



فارسی دوازدهم + تست‌های درس به درس

تست‌ها	واژگان و املا	عنوان درس
۲۱	۱۸	کتریس یکم: ستایش (ملکا، ذکر تو گویم) - شکر نعمت - گمان
۲۷	۲۵	کتریس دوم: مست و هشیار - در مکتب حقایق
۳۱	۳۰	کتریس سوم: آزادی - خاکریز
۳۶	۳۴	کتریس پنجم: دماوندیه - جاسوسی که الاغ بود!
۴۱	۴۰	کتریس ششم: نی‌نامه - آفتاب جمال حق
۴۶	۴۵	کتریس هفتم: در حقیقت عشق - صبح ستاره‌باران
۵۱	۴۹	کتریس هشتم: از پاریز تا پاریس - سه مرکب زندگی
۵۷	۵۴	کتریس نهم: کویر - بوی جوی مولیان
۶۱	۶۰	کتریس دهم: فصل شکوفایی - تیرانا!
۶۶	۶۴	کتریس یازدهم: آن شب عزیز - شکوه چشمان تو
۷۱	۶۹	کتریس دوازدهم: گذر سیاهوش از آتش - به جوانمردی کوش
۷۷	۷۵	کتریس سیزدهم: خوان هشتم - ای میهن!
۸۲	۸۰	کتریس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ - کلان‌تر و اولی‌تر!
۹۰	۸۵	کتریس شانزدهم: کباب غاز - ارمیا
۹۵	۹۴	کتریس هفدهم: خنده تو - مسافر
۱۰۰	۹۸	کتریس هجدهم: عشق جاودانی - آخرین درس - نیایش (لطف تو)



فارسی یازدهم + تست‌های درس به درس

تست‌ها	واژگان و املا	عنوان درس
۱۰۶	۱۰۴	کتریس یکم: ستایش (لطف خدا) - نیکی - هفت
۱۱۲	۱۰۹	کتریس دوم: قاضی بُست - زاغ و کبک
۱۱۶	۱۱۵	کتریس سوم: در امواج سند - چو سرو باش
۱۲۰	۱۱۸	کتریس پنجم: آغازگری تنها - تا غزل بعد...
۱۲۴	۱۲۳	کتریس ششم: پرورده عشق - مردان واقعی
۱۲۹	۱۲۷	کتریس هفتم: باران محبت - آفتاب حُسن
۱۳۴	۱۳۲	کتریس هشتم: در گوی عاشقان - چنان باش...
۱۳۸	۱۳۶	کتریس نهم: ذوق لطیف - میثاق دوستی
۱۴۳	۱۴۱	کتریس دهم: بانگ جَزَس - به یاد ۲۲ بهمن
۱۴۶	۱۴۵	کتریس یازدهم: یاران عاشق - صبح بی تو
۱۵۰	۱۴۸	کتریس دوازدهم: کاوه دادخواه - کاردانی
۱۵۶	۱۵۴	کتریس چهاردهم: حمله حیدری - وطن
۱۶۱	۱۵۹	کتریس پانزدهم: کبوتر طوق‌دار - مهمان ناخوانده
۱۶۹	۱۶۶	کتریس شانزدهم: قضا عینکم - دیدار
۱۷۴	۱۷۳	کتریس هفدهم: خاموشی دریا - تجسم عشق
۱۷۷	۱۷۶	کتریس هجدهم: خوان عدل - آذرباد - نیایش (الهی)



فارسی دهم + تست‌های درس به درس

تست‌ها	واژگان و املا	عنوان درس
۱۸۴	۱۸۲	کبرئیس یکم: ستایش (به نام کردگار) - چشمه - پیرایه خرد
۱۸۸	۱۸۷	کبرئیس دوم: از آموختن، ننگ مدار - دیوار
۱۹۱	۱۹۰	کبرئیس سوم: پاسداری از حقیقت - دیوار عدل
۱۹۴	۱۹۳	کبرئیس پنجم: بیداد ظالمان - همای رحمت
۱۹۷	۱۹۶	کبرئیس ششم: مهر و وفا - حقه راز
۲۰۰	۱۹۹	کبرئیس هفتم: جمال و کمال - بوی گل و ربان‌ها
۲۰۵	۲۰۳	کبرئیس هشتم: سفر به بصره - شبی در کاروان
۲۱۰	۲۰۸	کبرئیس نهم: کلاس نقاشی - پیرمرد چشم ما بود
۲۱۵	۲۱۳	کبرئیس دهم: دریادلان صف‌شکن - یک گام، فراتر
۲۱۹	۲۱۷	کبرئیس یازدهم: خاک آزادگان - شیرزنان ایران
۲۲۴	۲۲۲	کبرئیس دوازدهم: رستم و اشکبوس - عامل و رعیت
۲۲۹	۲۲۷	کبرئیس سیزدهم: گرد آفرید - دلبران و مردان ایران زمین
۲۳۲	۲۳۱	کبرئیس چهاردهم: طوطی و بقال - ای رفیق!
۲۳۸	۲۳۵	کبرئیس شانزدهم: خسرو - طزاران
۲۴۲	۲۴۱	کبرئیس هفدهم: سپیده‌دم - مزار شاعر
۲۴۵	۲۴۴	کبرئیس هجدهم: عظمت نگاه - سه پرسش - نیایش (الهی)

تست‌های جامع واژگان

۲۴۸	واژه یا معنی به ترتیب صورت سؤال	کبرئیس اول: ۲۴۸
۲۶۱	معنی واژه‌های فرد یا زوج	کبرئیس ششم: ۲۶۱
۲۶۲	واژه و معنی در گزینه	کبرئیس دوم: ۲۶۲
۲۶۴	کمانکی - شمارشی	کبرئیس سوم: ۲۶۴
۲۶۶	الفبایی یا شماره‌گذاری شده	کبرئیس چهارم: ۲۶۶
	معانی مناسب برای تعداد بیشتری از واژه	کبرئیس پنجم: ۲۶۶
	رابطه معنایی (مترادف، متضاد و ...)	کبرئیس هشتم: ۲۶۴
	واژه در بیت یا عبارت	کبرئیس نهم: ۲۶۶
	توضیح واژه	کبرئیس هفتم: ۲۶۲

تست‌های جامع املا

۲۷۰	املا با توجه به معنی	کبرئیس اول: ۲۷۰
۲۸۲	املا در عبارت	کبرئیس چهارم: ۲۸۲
۲۸۸	املا در گروه واژه	کبرئیس دوم: ۲۸۸
	املا در متن	کبرئیس سوم: ۲۷۵

دسته‌بندی‌های واژگانی و املا

۲۹۳	واژه‌های چند معنایی	۲۹۳
۳۰۲	واژگان مترادف	۳۰۲
۳۰۶	واژه‌های متضاد	۳۰۶
۳۰۷	واژه‌های جمع و مفرد	۳۰۷
۳۱۰	واژه‌های غلط‌انداز و فریبنده	۳۱۰
۳۱۲	واژه‌های شمال	۳۱۲
۳۱۴	چند نکته مهم املا	۳۱۴
	واژه‌های هم‌آوا (اهمیت املا)	۲۹۸
	واژه‌های هم‌خانواده (ریشه‌دار)	۲۹۹
	ترکیب‌های کنایی مهم	۳۰۲
	واژه‌های بدون هم‌خانواده (بدون ریشه)	۳۰۰

واژگان الفبایی

۳۲۰	پاسخنامه تشریحی
۳۴۱	

خشت اول

(آشنایی با تله‌های واژگانی و مهارت‌های راهبردی تست‌زنی)

«خشت اول گر نهاد معمار، کج تا ثریا می‌رود دیوار، کج»

- تعداد سؤالات واژگان و املا در کنکور: ۶ سؤال (۳ سؤال از معنی واژه + ۳ سؤال از املا) ← ۲۴ درصد
- شیوه‌های طراحی سؤالات واژگان و املاي کنکور به گونه‌ای است که تنها با حفظ کردن آنها نمی‌توان به نتیجه مطلوب و دلخواه دست یافت؛ بلکه باید به شگردهای طراحی این سؤالات توجه داشت؛ آشنایی با این شگردها می‌تواند شما را از سرعت و دقت شگفت‌آوری، برخوردار نماید تا با مطالعه کمتر و هدفمندتر، نتیجه بهتری بگیرید. این شگردها در محورهای زیر، قابل طبقه‌بندی و بررسی هستند:

۱	ریشه‌شناسی	
۲	توصیف معنایی	
۳	ناهمگونی دستوری و معنایی	واژگان
۴	تداعی معانی نادرست	
۱	ریشه‌شناسی	
۲	رابطه هم‌نشینی	املا
۳	رابطه معنایی	

○ محورهای واژه‌شناسی و املا

بخش نخست: واژگان

محور اول: ریشه‌شناسی

آ دارای هم‌خانواده: تعدادی از واژگان دخیل عربی هم‌خانواده‌هایی دارند که در زبان فارسی به کار می‌روند؛ از این‌رو، فهرست واژگان کتاب را ابتدا باید از این نظر بررسی کنیم. بررسی معنا و شکل درست واژگان براساس هم‌خانواده‌های آنها، ما را از زحمت حفظ کردن رهایی می‌دهد و با ایجاد شبکه‌ای از واژگان مرتبط در ذهن، در تشخیص درستی و نادرستی و معنای دقیق واژه در تست، یاری‌مان می‌کند؛

- مثال: مطاع: اطاعت‌شده / مطیع: اطاعت‌کننده / طوع: میل و رغبت / مطاوعت: پیروی کردن
- در این نمونه «ط، و، ع» سه حرف اصلی واژه است که ترتیب این حروف در ساخت‌های دیگر، هم‌خانواده بودن آنها را نشان می‌دهد. با کمی دقت می‌بینیم، حوزه معنایی واژگان نیز به هم نزدیک است.
- نکته ۱: گاهی واژگانی با وجود داشتن سه حرف اصلی مشترک، هیچ ریشه مشترکی با هم ندارند؛ این واژگان را می‌توان «هم‌خانواده‌نما» نامید؛ مانند: خیل / خیال / فروغ و فراغت / مدهوش و بی‌هوش / سرور و سور و ... که از دو زبان متفاوت (فارسی و عربی) ریشه گرفته‌اند.

○ نکته ۲: هم‌خانواده‌های ناشناس: گاهی معنای واژه هم‌خانواده، آن‌چنان تغییر پیدا می‌کند که تشخیص ریشه آن دشوار می‌شود؛ مانند: متانت، متن / مندرس، درس و ... در این موارد باید دقت بیشتری کرد و از واژه‌نامه یا دبیر، راهنمایی گرفت.

○ نکته ۳: بعضی از واژه‌ها با جابه‌جایی حروف اصلی، از ریشه خود دور می‌شوند؛ مانند واژه «تلخیص» که با «خلاصه» و «خالص» هم‌خانواده است؛ ولی ترتیب حروف اصلی آن به هم ریخته است.

ب) بدون هم‌خانواده (واژگان طلایی): تعدادی از واژگان، هم‌خانواده‌ای در زبان فارسی ندارند. این واژگان را با تکیه بر تکرار و کاربرد در جمله حفظ می‌کنیم. این واژگان، مهم‌ترین واژگان معنایی و املاي کنکور هستند. این گروه از واژگان را با عنوان «واژگان طلایی» می‌شناسیم.

○ **مثال** بحبوحه: میان، وسط

○ در این نمونه هیچ هم‌خانواده‌ای نیست که با راهنمایی آن بتوانیم معنی و شکل درست واژه را تشخیص دهیم؛ هم‌چنین برای تشخیص معنای آن باید از حافظه یا روابط معنایی آن با سایر اجزای کلام کمک بگیریم.

محور دوم: شیوه‌های توصیف معنایی

آ تک معنایی: تعدادی از واژگان با یک معنا توصیف شده‌اند؛ ○ **مثال** **حزین:** غم‌انگیز

روش ۱ ← حفظ معنا: در این نمونه با استفاده از هم‌خانواده‌های آن (حزن: غم / محزون: غمگین)، معنای آن را یاد می‌گیریم.

ب) چندمعنایی: تعدادی از واژگان کتاب دارای چند معناست؛ ○ **مثال** **تلقی:** دریافت، نگرش، تعبیر

روش ۱ ← معنای این واژگان را باید از آخر به اول یاد گرفت؛ چون طراح با توجه به این که داوطلب با معنای آخر، آشنایی کمتری دارد، این معنای را از آخر به اول اولویت می‌دهد.

روش ۲ ← واژه‌ای را که در واژه‌نامه توصیف معنایی می‌شود، «مدخل» می‌گویند که اغلب به صورت رنگی یا پررنگ نوشته می‌شود؛ گاهی در واژه‌های چندمعنایی، طراح مدخل را در نظر نمی‌گیرد و از معنای داده شده، سؤال طرح می‌کند؛

○ **مثال** **شرحه‌شرحه:** پاره‌پاره؛ شرحه: پاره‌گوشتی که از درازا بریده باشند.

در این نمونه که عیناً از واژه‌نامه برداشته شده است، مدخل به صورت رنگی دیده می‌شود؛ طراح به جای مدخل (شرحه‌شرحه)، واژه «شرحه» را سؤال می‌کند و داوطلب فکر می‌کند که سؤال، خارج از محدوده کتاب طرح شده است.

روش ۳ ← آوردن معنای مدخل دوم برای مدخل اول؛ گاهی در یک واژه، دو مدخل دیده می‌شود و معنای مدخل دوم برای مدخل اول صحیح نیست.

○ **مثال** **سعد:** خوشبختی، متضاد نحس؛ اختر سعد: سیاره مشتری است که به «سعد اکبر» مشهور است.

در این نمونه واژه «سعد» مدخل اصلی است که پس از آن «سعد اکبر» به عنوان مدخل دوم آمده و معنا شده است. اگر

معنای «سعد اکبر» برای «سعد» نوشته شود، نادرست است؛ ○ **مثال** **سعد:** سیاره مشتری (نادرست)

ب) توضیحی: تعدادی از واژه‌ها با عبارتی توضیح داده می‌شوند؛ ○ **مثال** **سموم:** باد گرم و زیان‌رساننده

روش: طراح با تغییر دادن واژه‌ای، توضیح را مخدوش و نادرست می‌کند. پس باید در مطالعه، توصیف‌های قابل دستکاری

را شناسایی کرد؛ به عنوان مثال: طراح می‌تواند در نمونه بالا، به جای واژه «گرم»، واژه «سرد» را بنشانند.

محور سوم: مطابق نبودن نوع واژه با معنا

○ معنای هر واژه باید از نظر نوع، با خود آن واژه یکسان باشد؛ یعنی واژه و معنا باید در اسم، صفت، مفرد و جمع بودن

باهم مطابقت داشته باشند:

نمونه ۱: مطابق نبودن مفرد با جمع: [بنان: سرانگشت، انگشت (✓) ← سرانگشتان، انگشتان (✗)]

نمونه ۲: مطابق نبودن جمع با مفرد: [بیت‌الاحزان: خانه غم‌ها (✓) ← خانه غم (✗)]

نمونه ۳: مطابق نبودن صفت با اسم: [معهود: عهدشده، معمول (✓) ← عهد و پیمان (✗)]

نمونه ۴: مطابق نبودن اسم با صفت: [جمال: زیبایی (✓) ← زیبا (✗)]

محور چهارم: تداعی معنای نادرست

آ آوردن معنای صحیح‌نما: برخی از معنای به غلط، در مورد واژه‌ای رایج شده یا همراه با آن به کار می‌رود و به عنوان معنای درست به ذهن تداعی می‌شود ولی معنای صحیح نیستند. طراح با استفاده از این موضوع، معنای نادرست را به معنای درست واژه

اضافه می‌کند و صحیح و غلط بودن تمامی معنای را می‌خواهد؛

○ **مثال** اجانب: ج اجنبی، بیگانگان، دشمنان

در این نمونه، واژه اجانب ج اجنبی، صفت دشمن است ولی معنای آن نیست.

(ب) هم‌نشینی در متن: گاهی طُرَاح، هم‌نشین واژه را در متن به عنوان معنای آن برمی‌گزیند و داوطلب به خاطر داشتن تصویر ذهنی از واژه هم‌نشین، به خطا، آن را معنای درست واژه تلقی می‌کند.

مثال: چشمهٔ آب سرد که در تموز سوزان کویر از ... (متن کتاب)

در این نمونه اگر «تموز» واژه هدف باشد و طُرَاح بخواهد آن را نادرست معنا کند، می‌تواند، واژه «سوزان» را انتخاب کند. تموز: ماه دهم از سال رومیان (✓) ← تموز: سوزان (✗)

(پ) استفاده از شباهت معنایی: گاهی دیدن واژه‌ای، معنای نزدیک به آن را تداعی می‌کند. ممکن است این معنای در گفتگوی روزانه متداول باشند و یا حتی به غلط رایج شده باشند؛

مثال: زخمه: ضربه، ضربه‌زدن (✓) ← زخمه: جراحت (تداعی زخم) (✗)

(ت) استفاده از شباهت لفظی (هم‌آوایی کامل یا ناقص)

نمونهٔ ۱: هم‌آوایی کامل: مستور: پوشیده، پنهان (✓) ← مسطور: پوشیده، پنهان (✗) (مسطور: نوشته‌شده)

نمونهٔ ۲: هم‌آوایی ناقص: فِراق: جدایی (✓) ← فِراق: آسودگی (✗) (فِراق: آسودگی)

بخش دوم: املا

محور اول: ریشه‌شناسی

(آ) واژه‌های دارای هم‌خانواده: با شناخت هم‌خانواده‌های یک واژه می‌توان به معنا و صورت درست املایی آن پی برد؛
مثال: متابعت = تابع، تبعیت، متبوع، اتباع، تَبَع

(ب) واژه‌های بدون هم‌خانواده: این دسته، از واژه‌های مهم و پرکاربرد املایی - به عبارتی واژگان طلایی - در کنکور محسوب می‌شوند. برای یادگیری معنا و شکل درست املایی آنها، چاره‌ای جز رمزگذاری و به خاطر سپردن آنها نداریم؛
مثال: آغوز (اولین شیری که یک مادر به نوزادش می‌دهد).

فهرستی از واژه‌های مهم دارای هم‌خانواده و بدون هم‌خانواده در فصل دوم این کتاب (مبحث دسته‌بندی‌های واژگانی) آمده است.

محور دوم: رابطه هم‌نشینی

از طریق رابطه هم‌نشینی یک واژه با اجزای دیگر یک عبارت یا جمله نیز می‌توان به معنا و صورت درست املایی آن واژه دست یافت؛
مثال: ترس بر وی چیره و اشباح در نظرش نمایان می‌گشت. [اشباح (✓): (جمع شَبَح)، سایه‌های موهوم و خیالی / اشباح (✗): (جمع شَبَه)، مانندها، همانندان]

محور سوم: رابطه معنایی

یکی دیگر از راه‌های تشخیص درست معنا و صورت املایی یک واژه، به ویژه در املای گروه‌واژه‌ها، توجه به رابطه‌های معنایی: «توآداف (مترادف یا هم‌معنایی)، تضاد (دارای معنای متضاد یا متقابل)، تناسب (مراعات‌نظیر یا تداعی معنایی) و تضیق (زیرمجموعه‌ای) است؛
مثال:

توآداف: ثواب و پاداش [با توجه به واژه «پاداش»، ← املای «ثواب» (پاداش)، درست است؛ نه صواب (راست و درست)]

تضاد: مغلوب و چیره [با توجه به واژه «چیره»، ← املای «مغلوب» (شکست‌خورده)، درست است؛ نه مقلوب (دگرگون شده)]

تناسب: هور و ماه [با توجه به واژه «ماه»، ← املای «هور» (خورشید)، درست است؛ نه «حور» (زیباروی بهشتی)]

تضیق: گل و سمن [با توجه به واژه «گل»، ← املای «سمن» (یاسمن)، درست است؛ نه «ثمن» (بها و قیمت)]

الگوهای سوالات واژگان و املا در کنکور

۱) الگوهای سوالات واژگان

◀ **الگوی شماره (۱):** واژه یا معنی به ترتیب صورت سؤال

▶ **شگرد پاسخ‌گویی:** ردّ گزینه از طریق تطبیق معنا

نمونه ۱: معنی واژه‌های «گلبن، تيمار، شبرو، هُزّا» به ترتیب، در کدام گزینه درست است؟ (زبان ۹۸ با کمی تغییر)

(۱) بوته گل سرخ، اندیشه، راهزن، غوغا (۲) گلستان، خدمت به بیمار، شب بیدار، غرّش

(۳) بوته گل، پرستار، عارف، آواز مهیب (۴) درخت گل، غم‌خوار، آشفته، صدای بلند

▶ **پاسخ:** گزینه (۱)؛ معانی نادرست: گلبن: گلستان (*) ← حذف گزینه (۲)، شبرو: عارف، آشفته (*) ← حذف گزینه‌های (۳ و ۴)

نمونه ۲: «صاحب جمال، پسندیده، برتر، رواق» به ترتیب، معانی کدام واژه‌هاست؟ (ریاضی ۹۸)

(۱) وسیم، قداست، فراسو، طَبَق (۲) قسیم، صواب، ماورا، طاق

(۳) جسیم، صواب، فایق، محراب (۴) نسیم، صفوت، ماسوا، بخش قوسی هر چیز

▶ **پاسخ:** گزینه (۲)؛ صاحب جمال: وسیم، جسیم، نسیم (*) ← حذف سایر گزینه‌ها

◀ **الگوی شماره (۲):** واژه و معنی در گزینه

▶ **شگرد پاسخ‌گویی:** دانستن همه معانی یک واژه

نمونه ۱: در کدام گزینه، همه معانی مقابل واژه، درست است؟ (تدبیر ۹۸)

(۱) حرب: نزاع، شمشیر، نیزه (۲) توقیع: فرمان، مهر کردن، نامه کوتاه

(۳) غیرت: رشک بردن، حمیت، تعصب (۴) مقرّر: معلوم، تعیین شده، اقرارکننده

▶ **پاسخ:** گزینه (۳)؛ معانی نادرست: (۱) حرب: شمشیر و نیزه (۲) توقیع: نامه کوتاه (۴) مقرّر: اقرارکننده (*)

نمونه ۲: در کدام گزینه، معنی مقابل همه واژه‌ها درست است؟ (ریاضی ۹۸)

(۱) (ویله: ناله)، (هژیر: هوشیار)، (همت: کوشش)

(۲) (تقریر: بیان)، (اشباه: سایه‌ها)، (مبتنی: ساخته)

(۳) (شوخ: آلودگی)، (کام: دهان)، (استرحام: رحم کردن به کسی)

(۴) (عرش: سایبان)، (تقریظ: فهرست کتاب)، (وَقَب: بالای کمر)

▶ **پاسخ:** گزینه (۱)؛ معانی درست واژگان: (۲) اشباه: ج شبه، همانندان، ماندها (۳) استرحام: طلب رحم کردن، رحم خواستن (۴) تقریظ: مطلبی ستایش‌آمیز درباره کتاب، نوشته و مانند آنها / وقب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم

الگوی شماره (۳): کمانکی - شمارشی

شگرد پاسخ‌گویی: تسلط بر معانی همه واژه‌ها و توجه به واژه‌های هم‌خانواده و غلطانداز

(هنر ۹۸)

نمونه: معنی مقابل چند واژه نادرست است؟

(معجر: روسری) (فاحش: واضح) (حمایل: نگاه‌دارنده) (خستن: مجروح) (هریوه: توسناک) (آزگار: کامل)
(تعب: سرزنش) (روایی: رونق داشتن) (محفوظ: پست‌شده)

(۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج

گزینه (۳) پاسخی: معانی درست واژه‌ها: خستن: زخمی کردن، مجروح کردن / هریوه: هروی، منسوب به هرات (شهری در افغانستان) / تعب: رنج و سختی / محفوظ: بهره‌ور

الگوی شماره (۴): القیابی یا شماره‌گذاری شده

شگرد پاسخ‌گویی: ردّ گزینه از طریق عدم تطبیق معنا در یکی از موارد

(ریاضی ۹۸)

نمونه ۱: تمام معانی مقابل کدام واژه‌ها، درست است؟

(الف) مقرون: پیوسته، قرینه (ب) مؤکد: تأکیدشده، استوار (ج) متفق: موافق، همگرا
(د) تمکن: توانگر، ثروت (ه) محبوب: پنهان، مستور

(۱) الف، ه (۲) ب، د (۳) ب، ه (۴) ج، ب

گزینه (۳) پاسخی: مقرون به معنی قرینه / «ج»، متفق به معنی همگرا / «د»، تمکن به معنی توانگری درست نیستند

(زبان ۹۸)

نمونه ۲: معنی مقابل کدام واژه‌ها با توجه به شماره، «همگی» درست است؟

۱- موالات: پیروی کردن ۲- شراع: سایبان ۳- ناو: دریاچه ۴- مقید: متین
۵- بور: شرم‌منده شدن ۶- تحفه: ارمغان ۷- عارضه: چهره و رخسار
(۱) ۱، ۲، ۳ (۲) ۱، ۵، ۶ (۳) ۴، ۶، ۷ (۴) ۴، ۵، ۶، ۷

گزینه (۲) پاسخی: معانی واژه‌های شماره‌های (۳)، (۴) و (۷) نادرست است؛ حذف سایر گزینه‌ها.

الگوی شماره (۵): معانی مناسب برای تعداد بیشتری واژه

شگرد پاسخ‌گویی: دقت و تمرکز در تطبیق معانی

(انسانی ۹۹)

نمونه: کدام گزینه می‌تواند معانی مناسبی برای تعداد بیشتری از واژه‌های زیر باشد؟

«ارتفاع، محظور، هویدا، واترقدین، کربت، حریف»

(۱) بهره‌ور، مانع، روشن، تحریر (۲) عایدات مملکت، بهره‌ور، آشکار، غم

(۳) مانع، آشکار، پس‌روی کردن، همراه (۴) زمین‌های زراعتی، گرفتاری، آندوه، همدم

گزینه (۲) پاسخی: چون تعداد معانی از تعداد واژه‌ها کمتر است، بین معانی و واژه‌ها تناظر یک به یک برقرار نیست. «ارتفاع» به معانی «بهره‌ور، زمین‌های زراعتی» و «کربت» به معنی «تحریر» درست نیستند. در گزینه (۱)، دو معنی و در گزینه‌های (۲)، (۴)، سه معنی و در گزینه (۳)، چهار معنی درست ذکر شده است.

الگوی شماره (۶): معنی واژه‌های فرد یا زوج

شگرد پاسخ‌گویی: دقت و تمرکز در تطبیق معانی فرد یا زوج

(ریاضی ۱۱۴۰۰)

نمونه ۱: با توجه به واژه‌های زیر، معنی واژه‌های «فرد» در کدام مورد «همگی» درست است؟

«صواب، بازبسته، سریر، قرض، شرز، تاب، معجر، ارغند»

(۱) شکوه و عظمت، روسری، نیکویی، پرتو (۲) تخت، سرپند، درست، فروغ

(۳) تخت پادشاهی، دستار، ضروری، خشمگین (۴) اورنگ، سرپوش، پسندیده، غضبناک

گزینه (۴) پاسخی: صواب: پسندیده، صلاح، درست، مصلحت / سریر: اورنگ، تخت پادشاهی / شرز: غضبناک، خشمگین / معجر: سرپوش، روسری

(زبان ۱۱۴۰۰)

نمونه ۲: با توجه به واژه‌های زیر، معنی واژه‌های «زوج» کدام است؟

«شرف، نجابت، اهلیت، داروغه، محتسب، کافی، مخنقه، عقد، مسامحه»

- (۱) اصالت، بزرگواری، سهل‌انگاری، شایستگی
 (۲) بزرگواری، مأمور حکومتی، با کفایت، لیاقت
 (۳) کارآمد، گردن‌بند، پاسبان و نگهبان، بزرگواری
 (۴) پاک‌منشی، مجری احکام دینی، بسنده، آسان گرفتن
- پاسخ: گزینه (۳)؛ نجابت: اصالت، پاک‌منشی، بزرگواری / داروغه: پاسبان و نگهبان، شب‌گرد / کافی: با کفایت، لایق، کارآمد / عقد: گردن‌بند

الگوی شماره (۷): توضیح واژه (دستکاری در توضیح)

شگرد پاسخ‌گویی: ریزینی در تشخیص مورد دستکاری شده

(السنای ۹۸)

نمونه: داده‌ی مقابل کدام واژه، کاملاً درست است؟

- (۱) ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.
 (۲) پویدن: حرکت و جست‌وخیز برای مقصد نامعلوم
 (۳) درهم: واحد پول طلا که ارزش آن، بیش از دینار بوده است.
 (۴) دینار: واحد پول و سکه نقره که در گذشته رواج داشته است.
- پاسخ: گزینه (۱)؛ پویدن: حرکت به سوی مقصد برای به‌دست آوردن و جست‌وجوی چیزی (تلاش، رفتن) / درهم: دزم، مسکوک نقره که در گذشته به عنوان پول، رواج داشته است. / دینار: واحد پول و سکه طلا که در گذشته رواج داشته است.

الگوی شماره (۸): رابطه‌ی معنایی (مترادف، متضاد و ...)

شگرد پاسخ‌گویی: توجه به اسم یا صفت بودن هر دو واژه و در نظر گرفتن رابطه‌ی معنایی میان آنها

(تمرین ۹۴)

نمونه: کدام گروه از واژه‌ها همگی «مترادف» هستند؟

- (۱) (گرامت و تاوان)، (افراط و تفریط)، (نحس و بداختر) (۲) (کَهر و کَرند)، (سفر و حضر)، (غزا و آورد)
 (۳) (ضور و سیر)، (انقباض و انبساط)، (مقهور و مغلوب) (۴) (فخر و مباهات)، (زخم و ضربه)، (مرهم و ضماد)
- پاسخ: گزینه (۴)؛ افراط و تفریط، سفر و حضر، انقباض و انبساط ← تضاد؛ حذف سایر گزینه‌ها

الگوی شماره (۹): واژه در بیت یا عبارت

شگرد پاسخ‌گویی: توجه به معنای واژه با توجه به مفهوم جمله یا واژه‌های هم‌نشین

(تمرین ۹۱ با تفسیر)

نمونه ۱: با توجه به عبارات زیر، معنی واژه‌های مشخص شده به ترتیب، کدام است؟

- «چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت، نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند. بونصر نامه‌های رسیده را می‌فرستاد فرود سرای به‌دست من و من به آغاجی خادم می‌دادم و خیرخیر جواب می‌آوردم. و عیسی (ع) بر سبیل تَلَطُّف، جوابم را باز می‌داد که چنان‌که هستی پرنشین و نزدیک من آی. ناگهان کبوتران، جمله در دام افتادند و صیاد، گرازان به تگ ایستاد.»
- (۱) محصولات زراعتی، آرام‌آرام، با نرمی، بتاز، در کمین ایستاد
 (۲) درآمدهای دولتی، پنهانی، از روی خواهش، بتاز، خرامید
 (۳) عایدات مملکت، سریع، از روی مهربانی، سوارشو، دویدن آغاز کرد
 (۴) پیشرفت امور، با سرعت، باملايمت، سوارشو، خرامان دوید

پاسخ: گزینه (۳)؛ «ارتفاع ولایت» در معنی «پیشرفت امور» نادرست ← ردّ گزینه (۴) / «خیرخیر» در معنای «آرام آرام» و «پنهانی» نادرست ← ردّ گزینه‌های (۱) و (۲)

نمونه ۲: مفهوم عرفانی واژه «کرامت» در همه ابیات، به استثنای بیت یکسان است. (تمرین ۹۱)

- | | |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| با خرابات‌نشینان ز کرامات ملاف | هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد |
| کرامت کن درونی درد پرورد | دلی در وی برون درد و درون درد |
| چندان که زدم لاف کرامات و مقامات | هیچ‌خم خبر از هیچ مقامی نفرستاد |
| چو بدین گهر رسیدی، رسدت که از کرامت | بنهی قدم چو موسی، گذری ز هفت دریا |

پاسخ: گزینه (۲)؛ در گزینه (۲) «کرامت» به معنی «کرم و بخشش» است؛ که نظیر آن در این عبارت از گلستان سعدی نیز دیده می‌شود: «از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟»؛ اما در سایر گزینه‌ها، در اصطلاح عرفانی به کار رفته است و به معنی «امر خارق‌العاده‌ای است که به سبب عنایت خداوند از عارف حق‌بین، صادر می‌شود؛ مانند: اخبار غیبی، اشراف بر ضمائر و ...»

ب) الگوهای سوالات املا

الگوی شماره (۱): املا با توجه به معنی واژه

شگرد پاسخ‌گویی: توجه به معانی واژه‌ها و شناخت واژه‌های هم‌آوا و طلایی

نمونه ۱: املا صحیح کلمه‌ها به معانی «جویدن، زشت، شیپور، خواری، ترسناک» به ترتیب، کدام است؟

(تمرین ۸۶ با تغییر)

- | | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| مضغ، مذموم، صور، مذلت، موحش | مضغ، مذموم، سور، مذلت، موحش |
| مطغ، مضموم، صور، مزلت، موهش | مضق، مذموم، سور، مذلت، موهش |

پاسخ: گزینه (۱)؛ واژگان نادرست در سایر گزینه‌ها: سور: جشن / مضموم: پیوست، همراه

نمونه ۲: املا چند کلمه با توجه به معنی آنها، نادرست است؟

- (شیخ: سایه)، (حازق: ماهر)، (صولت: هیبت)، (مخذول: زیون‌گردیده)، (مغان: موبدان)، (عبا: خودداری)، (غضنفر: شیر)، (ضیعت: زمین زراعتی)، (دها: زیرگی)، (باصق: بلند)

- | | | | |
|----|----|------|-----|
| دو | سه | چهار | پنج |
|----|----|------|-----|

پاسخ: گزینه (۲)؛ شکل درست واژگان: حاذق، ابا، باسق

الگوی شماره (۲): املا در گروه واژه

شگرد پاسخ‌گویی: توجه به روابط معنایی میان واژه‌ها

نمونه ۱: در میان گروه‌واژه‌های داده شده، املا صحیح چند واژه، نادرست است؟

- «ثنا و سپاس، غرض و نشاندن، صفوت و برگزیده، تداعی و یادآوری، شیهه و آواز اسب، غاش و کوهه زین، آذرم و حیا، سریر و اورنگ»

- | | | | |
|----|----|------|-----|
| دو | سه | چهار | پنج |
|----|----|------|-----|

پاسخ: گزینه (۲)؛ صورت درست غلط‌های املا: غرض ← غَرَس: نشاندن و کاشتن درخت (رابطه معنایی: مترادف) / غاش ← قاش: قاج، قسمت برآمده جلوی زین، کوهه زین (رابطه معنایی: مترادف) / آذرم ← آزم: شرم، حیا (رابطه معنایی: مترادف)

(زبان ۹۸)

نمونه ۲: در کدام گروه‌واژه‌ها، غلط املاهی مشهود است؟

- | | |
|---|---------------------------------------|
| نثر فصیح، خطوه و گام، بذله‌گو و شوخ‌طبع | خوش‌الحان، مهمل و مهد، مطرب و نوازنده |
| طوع و رغبت، مواجب سیادت، رشحه و قطره | حماسه سترگ، صلت و بخشش، صغیر و آواز |

پاسخ: گزینه (۲)؛ شکل درست واژه: مهمل ← محمل

الما در متن (الگوی شماره ۳)

شگرد پاسخگویی: توجه به رابطه هم‌نشینی واژه‌ها در جمله و آشنایی با غلط‌های رسم الخطی

(ریاضی ۹۵)

نمونه ۱: در متن زیر، املاي کدام واژه، نادرست است؟

«سه تن آرزوی چیزی برند و نیابند: مفسدی که ثواب مصلحان چشم دارد و بخیلی که سنای اصحاب مروّت توقع کند و جاهلی که از سر سفاقت و غضب و حرص برنخیزد و الحاح ورزد که با نیکمردان برابر بود.»

۱) سفاقت ۲) الحاح ۳) ثواب ۴) سنا

پاسخ: گزینه (۴)؛ سنا (روشنی) ← ثنا (ستایش)

(بان ۹۱)

نمونه ۲: در متن زیر، چند غلط املايي یافت می‌شود؟

«مرا هیچ تدبیر موافق تر از صلح دشمن نیست که در ورطه بلا مانده است و بی‌معونت من از آن، خلاص نتواند یافت و شاید سخن من به گوش خرد استماع نماید و بر صدق گفتار من وقوف یابد که آن را به طمع معونت و مضاهرت، مصالحت من بپذیرد و هر دو را به برکات راستی و یمن مؤانست، نجاتی حاصل آید.»

۱) یک ۲) دو ۳) سه ۴) چهار

پاسخ: گزینه (۱)؛ مضاهرت ← مظاهرت (یاری و پشتیبانی کردن)

الما در عبارت (الگوی شماره ۴)

شگرد پاسخگویی: توجه به معنی واژه‌ها و رابطه هم‌نشینی آنها در عبارت

(تجزی ۹۸)

نمونه ۱: در کدام عبارت، غلط املايي وجود دارد؟

- ۱) دل، ضعیفان مهمل نگیرد که موران به اتفاق شیر را عاجز کنند.
- ۲) چاره ندید که با او به مصالحت گرایند و به اجرت کشتی مسامحت نمایند.
- ۳) لعیم بدگوهر همیشه ناصح باشد تا به منزلتی رسد، پس تمنای دیگر منازل ببرد.
- ۴) هر چند اخلاق او بیشتر آموذ، ثقت او به وفور کفایت فهم وی زیادت گشت.

پاسخ: گزینه (۳)؛ لعیم ← لثیم (فرومايه، پست)

(انسانی ۹۹)

نمونه ۲: در کدام عبارت، غلط املايي وجود دارد؟

- الف) اسراف آن باشد که برخلاف رضای حق و در حفظ نفس خرج کند.
- ب) اعراض، روی از خداگردانیدن است و به هوا مشغول شدن.
- ج) غرور، جاه و مال و فریفته شدن و صراط و صواب و ترازو فراموش کردن است.
- د) در حفظ مال و ملک رعیت کوشند و در امارت و زراعت، جذب بلیغ نمایند.

۱) الف، د ۲) ب، د ۳) ب، ج ۴) ج، د

پاسخ: گزینه (۴)؛ ج) صواب (درست) ← ثواب (پاداش) / د) امارت (فرمانروایی و امیری) ← عمارت (آبادانی و ساختمان)

الما در بیت (الگوی شماره ۵)

شگرد پاسخگویی: توجه به معنی واژه‌ها و رابطه هم‌نشینی آنها در بیت

(فارغ از کشور ۹۸)

نمونه: در کدام بیت، غلط املايي یافت می‌شود؟

- ۱) در اقلیم ایران چو خیلش بجنبد
- ۲) خراج اگر نگزارد کسی به طیب نفس
- ۳) ولی ز باطنش ایمن مباش و غزه مشو
- ۴) همین دو خصلت ملعون کفایت است تو را

پاسخ: گزینه (۴)؛ مردارخار ← مردارخور (مردارخورنده)

فارسی دوازدهم

فارسی ۱۲

درس ۱

ستایش (ملک، ذکر تو گویم) - شکر نصبت -
گنج حکمت (گمان)

واژگان

واژه‌نامه

مَلِک: پادشاه، خداوند (مَلِک: فرشته / مَلِک: پادشاهی، سرزمین، کشور، مملکت / مَلِک: آنچه در تصرف شخص باشد؛ مانند زمین و ...)

فَضَل: بخشش، گرم (لطف، توجه، رحمت، احسان-که از خداوند می‌رسد)

پوییدن: حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست‌وجوی چیزی، تلاش، رفتن

سزا: سزاوار، شایسته، لایق

حکیم: دانا به همه چیز، دانای راست‌کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بی‌هوده انجام نمی‌دهد.

کریم: بسیار بخشنده، بخشاینده، از نام‌ها و صفات خداوند

رحیم: بسیار مهربان، از نام‌ها و صفات خداوند

نماینده: آن‌که آشکار و هویدا می‌کند، نشان‌دهنده

ثنا: ستایش، سپاس

ثبته: مانند، وئیل، همسان

وهم: پندار، تصور، خیال

عزّ: ارجمندی، گرمی شدن (مقابل ذلّ)

جلال: بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد.

یقین: بی‌شبهه و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد.

سرور: شادی، خوشحالی

جود: بخشش، سخاوت، گرم

جزا: پادشاه کار نیک

روی: مجازاً امکان، چاره

مَنّت: سپاس، شکر، نیکویی

عزّ و جَلّ: گرمی، بزرگ و بلند مرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود.

مزید: افزونی، زیادی

مفزع: شادی بخش، فرح‌انگیز

تقصیر: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن

خوان: سفره، سفره فراخ و گشاده

ناموس: آبرو، شرافت

فاحش: آشکار، واضح

وظیفه: مقرری، وجه معاش

روزی: رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به دست می‌آورد یا به او می‌رسد؛ وظیفه روزی؛ رزق مقرّر و معین

مُنکَر: زشت، ناپسند (مُنکَر: انکارکننده، ردکننده)

فَرّاش: فرش گستر، گسترنده فرش

دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند.

بنات: (جمع بنت)، دختران

نبات: گیاه، رستنی

قیام: جامه، جامه‌ای که از سوی پیش‌باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش‌باز با داکمه به هم پیوندند.

ورق: برگ

قدم: آمدن، قدم نهادن، فرا رسیدن

موسم: فصل، هنگام، زمان

ربیع: بهار

غصاره: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشرد، شیره

تاک: درخت انگور، رز

شهد: عسل؛ شهد فایق؛ عسل خالص

فایق: برگزیده، برتر

باسق: بلند، بالیده

کاینات: (جمع کاینه)، همه موجودات جهان

مقخر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه افتخار

صَفَوّت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر

تعمّه: باقی مانده؛ تتمّه دور زمان؛ مایه تمامی و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال دور زمان رسالت

شفیع: شفاعت‌کننده، پامبرد

مطاع: فرمانروا، اطاعت‌شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌برد.

نسی: پیغمبر، پیام‌آور، رسول

قسیم: صاحب جمال

جسیم: خوش اندام

نسیم: خوش بو

وسیم: دارای نشان پیامبری

انابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی

اعراض: روی گردان از کسی یا چیزی، روی گردانی

تصرّع: زاری کردن، التماس کردن

عاکفان: (جمع عاکف)، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند.

معترف: اقرارکننده، اعتراف‌کننده

واصفان: (جمع واصف)، وصف کنندگان، ستاینندگان
حلیه: زیور، زینت
تعییر: سرگشتگی، سرگردانی
منسوب: نسبت داده شده
مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند

در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق
مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح عرفانی، پی بردن به حقایق است.
معاملت: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، در متن درس، مقصود همان کار

مراقبت و مکاشفت است.
انبساط: حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه ورود ریاستی نباشد؛ خودمانی شدن
تحفه: هدیه، ارمغان
کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن
بنان: سرانگشت، انگشت

واژه‌های دیگر

ذکر: یاد، یاد کردن، بیان کردن، نام
درگاه: پیشگاه، بارگاه، آستانه در
توحید: یگانه پرستی، اقرار به یگانگی خداوند
وصف: بیان کردن، شرح حال و چگونگی چیزی را گفتن
فهم: درک کردن، دریافتن
مگر: شاید، به این امید که، امید است که
طاعت: اطاعت، فرمانبرداری، عبادت
قرابت: نزدیکی
اندر: در
ممد: مددکننده، یاری رساننده
ذات: وجود، نفس
عهده: تعهد، ضمان، مسئولیت
قلیل: اندک، کم
عیاد: جمع عید، بندگان
شکور: بسیار شکرگزار
عذر آوردن: بهانه آوری، توبه کردن
به جای آوردن: ادا کردن، به انجام رساندن
دریغ: مضایقه، افسوس (مضایقه: سخت گیری)

پی دریغ: بی مضایقه، بدون پخل، از روی سخاوت
صبا: باد صبا؛ بادی که از شمال شرقی می وزد.
زمرّد: نوعی سنگ قیمتی سبزرنگ که در جواهرسازی کاربرد دارد.
زمرّدین: منسوب به زمرّد، به رنگ زمرّد، سبزرنگ
مهد: گهواره، بستر
خلقت: جامه دوخته که بزرگی به کسی بخشد.
در بر گرفته: پوشاننده
تخم خرما: هسته خرما
انصاف: داد دادن، عدل
دور گردش:
علی: بلندی
دُجن: (جمع دُجینه)، تاریکی‌ها
جمع: همه، تمام
خصال: (جمع خصلت)، خوی‌ها، سرشت‌ها، عادت‌ها

أمت: پیروان یک دین خاص
پشتیمان: تکیه‌گاه، یاور، چوبی که برای استواری دیوار در پشت آن نصب کنند.
کشتیمان: ناخدا
اجابت: پذیرفتن، قبول کردن
جَلّ و عَلا: بزرگ و بلند مرتبه
عید: بنده
دعوت: در اینجا دعا ← [دعوتش اجابت کردم]
جیب: گریبان، یقه
مستغرق: غرق شده، فرورفته، غوطه ور شده
اصحاب: (جمع صاحب)، یاران، صاحبان، دارندگان
مَدعی: ادّعا کننده، خواهان
بَر کردن: کشیدن، رسم کردن (نقشی بر کند؛ نقشی بکشد)
کَلک: نی، قلم نی
فرو گذاشتن: ترک کردن، رها نمودن
مُنشی: نویسنده، دبیر

ترکیب‌های کلیدی

نماینده فضل بودن: اهل بخشش بودن
در فهم ننگ‌جیدن: غیر قابل درک بودن
در وهم نیامدن: غیر قابل تصوّر بودن
بیشی را کاستن: خوار و ذلیل کردن
کسی را افزودن: عزیز و توانمند کردن
از دست و زبان برآمدن: توانایی انجام کاری را داشتن
از عهده کاری به درآمدن: کاری را به خوبی انجام دادن
پرده دیدن: رسوا و بی‌آبرو کردن

در بر گرفتن: پوشاندن
نان به کف آوردن: کسب روزی
پرشان روزگار: بدبخت و بیچاره
دست به درگاه خداوند برداشتن: راز و نیاز کردن، دعا کردن
در کسی نظر کردن: به کسی توجه کردن
بر آوردن: ادا کردن، به انجام رساندن
پی دل: عاشق
پی نشان: خداوند
صاحب دل: خداشناس، عارف، آگاه

سر به جیب مراقبت فرو بردن: تأمل عارفانه و مراقبه داشتن
در بحر مکاشفه مستغرق بودن: به حقایق الهی پی بردن
دامن پُر کردن: چیزی را بر گرفتن
دامن از دست رفتن: از خود بی‌اختیار شدن، خود را فراموش کردن
سوخته: عاشق
گشتگان: عاشقان
جان شدن (رفتن): مردن
باز نیامدن: محو شدن

املا

گروه‌های املایی با روابط وزگانی

دست انابت جَل و علا (ترادف) ایزد تعالی اجابت دعوت نظر و نگاه (ترادف) اعراض و انصراف (ترادف) اعراض و تعزُّض (هم خانواده) تضترُّع و زاری (ترادف) عاکفان کعبه عاکف و اعتکاف (هم خانواده) معترف به تقصیر معترف و اعتراف (هم خانواده) واصف و توصیف (هم خانواده) واصفان جلیه حلیه و زیور (ترادف) منسوب به تحنُّر منسوب و نسبت داده شده (ترادف) جیب مراقبت بحر مکاشفت (تشبیه) مراقبت و مکاشفت (تناسب) مستغرق در بحر مستغرق و غرق (هم خانواده) معاملت و تعامل (هم خانواده) طریق انبساط انبساط و انقباض (تضاد) تحفه و ارمغان (ترادف) کرامت کردن تحفه اصحاب و مصاحبت (هم خانواده) اصحاب و صاحب (جمع و مفرد) هدیهٔ اصحاب مدعی و ادعاکننده (ترادف) قطع مقرری بَط و مرغابی (ترادف) فرو گذاشتن و رها کردن (ترادف) ثمرت تجریت	گناه فاحش فاحش و واضح (ترادف) خطای منکر فزاش باد صبا (تشبیه) فرش زمردین بنات نبات (تشبیه) مهد زمین (تشبیه) خلعت نوروزی قبای سبز ورق (تشبیه) اطفال شاخ (تشبیه) قدوم موسم ربیع عُصارَةُ تاک شهد فایق نخل باسق غفلت و غافل (هم خانواده) انصاف و منصف (هم خانواده) سرور کاینات صفوت و برگزیده (ترادف) تتمَّةٔ دَور زمان شفیع و شفاعت (هم خانواده) مُطاع و فرمانروا (ترادف) مطاع و اطاعت (هم خانواده) قسیم و صاحب جمال (ترادف) قسیم و قاسم (هم خانواده) جسیم و خوش اندام (ترادف) جسیم و مجتسم (هم خانواده) وسیم و نشان کرده (ترادف) علی و اعلا (هم خانواده) جمیع و جمع (هم خانواده) خصال و خوی‌ها (ترادف) خصال و خصلت (جمع و مفرد) موج بحر	ذکر و تذکر (هم خانواده) فضل و بخشش (ترادف) فضل و فضیلت (هم خانواده) سزا و سزاوار (ترادف) حکیم و عظیم (تناسب) ثنا و ستایش (ترادف) شبهه و مانند (ترادف) وهم و پندار (ترادف) اوهام و وهم (جمع و مفرد) عزَّو عزیز (هم خانواده) جزا و مجازات (هم خانواده) یقین و ظن (تضاد) سنا و روشنی (ترادف) مُت و سپاس (ترادف) عزَّو جَل قرابت و نزدیکی (ترادف) قرب و تقرُّب (هم خانواده) مزید و زیادی (هم خانواده) مُمَدِّ حیات مفترِّح ذات مفترِّح و تفریح (هم خانواده) عهده و تعهَّد (هم خانواده) قلیل و اقل (هم خانواده) تقصیر و کوتاهی (ترادف) تقصیر و مقصِّر (هم خانواده) عذرو بهانه (ترادف) عذرو اعتذار (هم خانواده) رحمت و مرحمت (هم خانواده) خوان نعمت بی دریغ پردهٔ ناموس (تشبیه)
--	--	--

املاي واژه‌های هم‌آوا و متشابه

تُنا: ستایش، دعا سُنا: روشنی قُرْبت: نزدیکی، تقرُّب غُرْبت: دوری، دوری از وطن	حیات: زندگی حیاط: صحن خانه صبا: باد صبا، بادی که از شمال شرقی می‌وزد. سبا: سرزمین بلقیس در یمن	بَحْر: دریا، تيم بَهْر: بهره، نصیب نَظَر: نگاه و توجه نَظَر: شرط و پیمان
--	---	---

منسوب: نسبت داده شده منصوب: گماشته شده تَب: مرغابی بُت: صنم (در معنای استعاری؛ معشوق)	خَوان: سفره خَوان: بخوان، (بن مضارع «خواندن») خَان: رئیس، بزرگ	شَبَه: همانند، مثل شَبَه: مشابهت شَبَح: سیاهی، جسم، سایه
--	--	--

پرسش‌های چهارگزینه‌ای

- ۱ معانی واژه‌های «ثنا، مُدَمَد، قدوم، باسق» به ترتیب کدام است؟
- (۱) دعا، ادامه‌دهنده، قدم‌ها، بلند
(۲) سپاس، ادامه‌دهنده، قدم‌ها، بالیده
(۳) سپاس، یاری‌گری، آمدن، بلند
(۴) ستایش، یاری‌رساننده، آمدن، بالیده
- ۲ در همهٔ گزینه‌ها هر سه معنی پیشنهادی درست است، به‌جز گزینهٔ
- (۱) مَتت: سپاس، شُکر، نیکویی
(۲) اِنابت: توبه، پشیمانی، ناتوانی
(۳) وهم: پندار، تصوّر، خیال
(۴) درگاه: پیشگاه، بارگاه، آستانهٔ در
- ۳ کدام گزینه می‌تواند معانی مناسبی برای تعداد بیشتری از واژه‌های زیر باشد؟
«کرامت کردن، نسیم، تضرّع، موسم، فاحش، شهید»
- (۱) بخشیدن، آغاز، واضح، عسل
(۲) خوش‌بو، زاری کردن، هنگام، آشکار
(۳) باد ملایم، التماس کردن، بیهوده، گوارا
(۴) عطا کردن، خوش‌بو، سرآغاز، نمایان
- ۴ معنی مقابل چند واژه نادرست است؟
(فایق: برگزیده)، (ملیک: فرشته)، (مطاع: فرمانبر)، (تاک: رز)، (صَفوت: منزه)، (اعراض: روی‌گردانی)،
(نبی: رسول)، (معترف: اقرارکننده)، (حلیه: کید)، (یقین: بی‌شبهه بودن)، (هنگر: ناپسند)،
(وظیفه: مقرری)
- (۱) چهار (۲) پنج (۳) شش (۴) هفت
- ۵ معنی مقابل چند واژه درست است؟
(هوییدن: تلاش)، (سزا: لایق)، (وسیم: صاحب‌جمال)، (مفخر: مایهٔ ناز و بزرگی)، (تحفه: ارمغان)،
(انبساط: خودمانی شدن)، (تتمه: کامل و بی‌نقص)، (کائنات: جانداران)، (شفیع: پایمرد)، (دایه: مادر)
- (۱) هشت (۲) هفت (۳) شش (۴) پنج
- ۶ معانی مقابل کدام گروه واژه‌ها تماماً درست است؟
(الف) (روی: چاره)، (روزی: رزق)، (ربیع: بهار)
(ب) (نبات: رُستنی)، (زمردین: محکم)، (جود: کرم)
(ج) (تقصیر: گناه)، (بی‌دریغ‌بی‌مضایقه)، (شبه: همسان)
(د) (عباد: مؤمنان)، (علی: بلندی)، (بنات: دختران)
- (۱) الف، ج (۲) ب، ج (۳) ب، د (۴) الف، د
- ۷ معانی «ارجمندی، شادی‌بخش، عدل، نویسنده» به ترتیب، مربوط به کدام واژه‌هاست؟
(۱) جلال، سرور، داد، دبیر
(۲) عَزَّ، مَفْرَح، انصاف، منشی
(۳) عزت، منزه، انصاف، مُنشی
(۴) عَلی، جسیم، داد، کاتب

۸ در کدام گزینه، یکی از واژه‌ها درست معنی نشده است؟

- ۱) (قسیم: صاحب‌جمال)، (ورق: برگ)، (بنان: انگستان)، (خون: سفره)
- ۲) (سرور: شادی)، (ذات: وجود)، (جزا: پاداش کار نیک)، (کریم: بخشاینده)
- ۳) (نماینده: نشان‌دهنده)، (ناموس: شرف)، (واصفان: ستاینندگان)، (مزید: افزونی)
- ۴) (بَط: مرغابی)، (فروگذاشتن: ترک کردن)، (صبا: بادی که از شمال شرقی می‌وزد)، (فضل: گرم)

۹ توضیح مقابل کدام واژه نادرست است؟

- ۱) عاکف: کسی که در مدتی معین در مسجد بماند و به عبادت بپردازد.
- ۲) مراقبت: در اصطلاح عرفانی، به معنی نگهداری حقایق است.
- ۳) خَلَقَت: جامهٔ دوخته که بزرگی به کسی بخشد.
- ۴) انبساط: حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد.

۱۰ مترادف واژه‌های «دُجی، کِلک، غُصاره، جیب» به ترتیب در کدام گزینه آمده است؟

- ۱) آشباح، قلم، ریشه، یقه
- ۲) اِدبار، نی، صمغ، دوال
- ۳) ظلمات، قلم نی، افشره، گریبان
- ۴) آشباح، قلم، شیر، لایه

۱۱ بین واژه‌های همهٔ گزینه‌ها، به‌جز گزینهٔ رابطهٔ «تناسب» دیده می‌شود.

- ۱) کریم، رحیم، جلیل، حکیم
- ۲) وظیفه، روزی، خوان، نعمت
- ۳) کشتیبان، نوح، موج، بحر
- ۴) کِلک، تاک، بنان، نخل

۱۲ تلفظ و معنی واژهٔ «ملک» در کدام گزینه با بقیه متفاوت است؟

- ۱) ملک فرمود تا هر دلستانی
 - ۲) قدم پیش نه کز ملک بگذری
 - ۳) ملک بر تخت افریدون نشسته
 - ۴) بزرگان از آن دهشت‌آلوده‌اند
- فرو گوید به نوبت داستانی
که گر بازمانی ز دد کمتری
دل اندر قبلهٔ جمشید بسته
که در بازگاه ملک بوده‌اند

۱۳ مفهوم و کاربرد واژهٔ «بی‌نشان» در همهٔ گزینه‌ها با معنی و مفهوم آن در بیت زیر یکسان است، به‌جز گزینهٔ —

- «گر کسی وصف او ز من پرسد
راه نتوان برد از سنگ نشان در بی‌نشان
ای بی‌نشان محض، نشان از که جویمت
نشان دل بی‌نشان از که جویم
ما مثال موج‌ها اندر قیام و در سجد
تا دید آید نشان از بی‌نشان ای عاشقان

۱۴ در کدام گزینه معنی واژهٔ «کرامت» با بقیه فرق دارد؟

- ۱) در وادی رسیدم کانجا نَبُرد بوی
 - ۲) شاهان گشند بندهٔ بد را به انتقام
 - ۳) بر گَرم و کرامتِ خندهٔ آفتاب تو
 - ۴) بیایی یا بدان سومان بخوانی
- نی معجز و کرامت و نی مکر و ساحری
تو جانب کرامت و ایشار می‌کشی
ذره به ذره را بود نوع دگر شهادتی
ز فضل این کرامت نیست دوری

۱۵ معادل مفهوم ترکیب کنایی «دامن از دست رفتن» در کدام گزینه آمده است؟

- ۱) سر از پا شناختن
- ۲) بی‌خویشتن گشتن
- ۳) سپر انداختن
- ۴) دل از چیزی برگرفتن

۱۶ معنای واژه‌های «صَفْوَت، نسیم، وَسیم، دُجی، جلیه» کدام است؟

- ۱) روشنی، معطر، دارای نشان، مرغ، زینت
- ۲) برگزیده، خوش‌بو، دارای نشان، تاریکی، زیور
- ۳) روشن، خوش‌بو، شناخته‌شده، تاریک، زیور
- ۴) خلوص، باد ملایم، داغدار، مرغ، زینت

(ریاضی ۸۳)

(زبان ۸۳)

معانی همه واژه‌های «اعراض، انابت، تنقه، فایق، مغر» در کدام گزینه درست است؟

- ۱) ظواهر، بازگشت، پایان، بهتر، مایه سرافرازی
- ۲) روی برگرداندن، توبه، آخرین نفر، موفق، افتخارآمیز
- ۳) روی برگرداندن، توبه، باقی‌مانده، برتر، مایه سرافرازی
- ۴) سرپیچی کردن، بازیبینی اعمال، پایان‌بخش، بهتر، افتخارآفرین

در میان گروه‌واژه‌های املائی زیر، املائی چند واژه نادرست است؟

(ثنا و حمد)، (شبه و نذیر)، (وهم و تصوّر)، (یقین و ظن)، (غربت و نزدیکی به خدا)، (مفّرذات)، (ممدّ حیات)، (قبای سبز ورق)، (فرش زمردین)، (سقوط آدمیان)، (تنقه دور زمان)، (قسیم و صاحب‌جمال)، (شهد فایق)، (طریق انبساط)، (منسوب به تحیّر)، (بهر مکاشفت)

- ۱) چهار (۲) پنج (۳) شش (۴) هفت

در میان گروه‌واژه‌های املائی زیر، املائی چند واژه درست است؟

(تذرع و زاری کردن)، (واصفان هلیه)، (عاکفان کعبه)، (مستغرق در بحر)، (خصال و خوی‌ها)، (مهد زمین)، (تقصیر در عبادت)، (عذر و توبه)، (شرط انصاف)، (فاحش و واضح)، (دست عنایت)، (وسیم و بانشان)، (نظر و عنایت)، (خلعت نوروزی)، (مدید نعمت)

- ۱) یازده (۲) ده (۳) نه (۴) هشت

در کدام گزینه، املائی همه واژه‌ها درست است؟

- ۱) خوان نعمت، موج بحر، ثنا و روشنی، معترف به تقصیر
- ۲) اعراض و منصرف، بت و قو، عزوجل، موسم ربیع
- ۳) متاع و فرمانروا، عهده و وظیفه، عزت ناموس، تحفه و ارمغان
- ۴) ثمرت تجربت، باد صبا، عصاره تاک، نخل باسق

صورت املائی واژه‌های کدام گزینه، به ترتیب، بیت زیر را کامل می‌کند؟

« مانند از آن نامور در کتاب تو را هم مانند و هم »

- ۱) ثنا، سنا، صواب (۲) سنا، ثنا، ثواب (۳) ثنا، ثنا، ثواب (۴) سنا، سنا، صواب

در کدام عبارت، غلط املائی یافت می‌شود؟

- ۱) حمد و ثنای خدای را جلّ جلاله که در بزرگی و بحر از خوان گرم خویش رزق موجودات رساند.
- ۲) ملک‌زاده از وی اعراض بنمود و از موقف تردّد و شبهت برخاست و نزد وی تضرّع نمود.
- ۳) تقریر جواب وی موافق رای سلطان آمد؛ او را خلعت و نعمت بخشید و منصب وی رفیع گرداند.
- ۴) زینهار تا در ساختن توشه آخرت تقصیر نکنی و از متاوعت رسول مطاع، دریغ ننمایی.

در متن زیر، چند غلط املائی وجود دارد؟

«عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف و واصفان حلیه جمالش به تحیّر منسوب. عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته. هر گه یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه جلّ و علا بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند؛ باز بخواند؛ باز اعراض فرماید. بار دیگرش به تضرّع و زاری بخواند.»

- ۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

در متن زیر، املاي کدام واژه‌ها نادرست است؟

«هر پادشاه که متابعت هوا و مطاوعت شیطان جایز نشمرد و بنای اوامر و نواحي او بر پایه تأمل و درایت استوار گشته باشد، در همه کارها مظفر و منثور گردد و دشمنان مقهور و مقلوب وی گردند و اگر بر حسب هوا در کاری مثال دهد و جانب مصلحتی را بی‌رعایت گزارد، به تدبیر کارگزاران و رأفت ایشان بر آن مهم فایق گردد.»

- (۱) متابعت، منثور، مقلوب، گزارد
(۲) نواحي، منثور، مقلوب، گزارد
(۳) نواحي، مطاوعت، مقهور، کارگزاران
(۴) متابعت، تأمل، رأفت، کارگزاران

در متن زیر، چند غلط املايي و رسم الخطی می‌توان یافت؟

«پس از این واقعه، سلطان، هر یک را به کاری منسوب کرد؛ زیرا مُلک نقصان فاحش پذیرفت و مخاصمت‌های قریب هر روزه رو به تزاید بود. رعیت از وی بی‌زاري جسته و از متابعت وی اعراض نموده و جانب ملامت و وقیعت در پیش گرفتند و امیر نزد آن قوم خوار و ذلیل گردید و از شوکت و مهابت بیافتاد.»

- (۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

در کدام بیت، غلط املايي مشهود است؟

(۱) ای که دُرْد سخت صاف‌تر از طبع لطیف
(۲) از تضرع کردن آن قوم پاک
(۳) پروانه ضعیف، کند جان فدای شمع
(۴) این بی‌خبران و عیب‌گویان از پس

کدام بیت، فاقد غلط املايي است؟

(۱) ز شبه و مثل بعیدی از آن نیاری دید
(۲) ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت
(۳) از خوان غذا، قسمت اینای جهان را
(۴) آنچه خوف دیگران، آن، امن توست

در کدام عبارت، غلط املايي یا رسم الخطی وجود دارد؟

(۱) عالمی معتبر را مناظره افتاد با یکی از ملحدان و به حجّت با او برنیامد، سپر بیانداخت و برگشت.
(۲) چندان که ملاحظت کرد و پرسیدش از کجایی، در قعر بحر موذت، چنان غریق بود که مجال نفس نداشت.
(۳) درویشی را شنیدم که در به روی از جهانیان بسته و ملوک و اغنیا را در چشم همت او شوکت و هیبت نمانده.
(۴) جوانی خردمند از فنون فضایل، حظی وافر داشت و طبعی ناظر، چندان که در محافل دانشمندان نشست، زبان سخن بیستی.

در عبارت «چون خواجه احمد، به وزارت منسوب شد، گفت: مگر ثواب باشد که بونصر مشکان که دارای ضیاء فراوانی است، نیز اندر میان باشد تا حقّ نعمت گذارده آید و کار از سامان نیافتد.» چند غلط املايي و رسم الخطی وجود دارد؟

((بانه ۸۵))

- (۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج

تست‌های جامع واژگان

الگوی نقل: واژه یا معنی به ترتیب صورت سؤال

- ۹۸۴ معنی واژه‌های «مخاطره، عصیان، ثقت، خاره» به ترتیب در کدام گزینه درست است؟
 (۱) به خاطر آوردن، گناه، اعتبار، سنگ خارا
 (۲) خطر، نافرمانی، خاطر جمع‌ی، سنگ
 (۳) به یاد آوردن، سرکشی، اطمینان، سنگ خارا
 (۴) خطر، فراموشی، اعتماد، سنگ سخت
- ۹۸۵ «معروف، پرچم، فریاد، مهد» به ترتیب معانی کدام واژه‌هاست؟
 (۱) معترف، بیرق، غریو، کجاوه
 (۲) خنیده، درفش، غو، محمل
 (۳) معترف، رایت، نفیر، کجاوه
 (۴) خنیده، درای، هزاهز، محمل
- ۹۸۶ معنی واژه‌های «ویله کردن، هیئت، ستوه، ترگ» به ترتیب، کدام است؟
 (۱) ناله کردن، انجمن، رنجور، کلاه‌خود
 (۲) نعره زدن، شکوه، درمانده، کلاه‌خود
 (۳) تکیه دادن، انجمن، رنجور، تسمه
 (۴) تکیه دادن، شکوه، درمانده، تسمه
- ۹۸۷ معنی واژه‌های «مأذنه، بردمیدن، طاس، دستار» به ترتیب، کدام است؟
 (۱) نعمت، درخشیدن، کاسهٔ مسی، عمامه
 (۲) سرفه، درخشیدن، سر بی‌مو، عمامه
 (۳) بخشش، خروشیدن، سر بی‌مو، سربند
 (۴) طعام، برخاستن، کاسهٔ مسی، سربند
- ۹۸۸ «اندروز دادن، ترس، واجب گردانیدن، پشتیبانی» به ترتیب، معانی کدام واژه‌هاست؟
 (۱) مصاحبت، سهم، مواجب، معونت
 (۲) مناصحت، رعب، مواجب، مظاهر
 (۳) مصاحبت، هول، فرض، معونت
 (۴) مناصحت، سهم، فرض، مظهرت
- ۹۸۹ معنی واژه‌های «عداوت، یله دادن، بهیمه، نسیان» به ترتیب، کدام است؟
 (۱) بدگوی، رهانیدن، چارپا، ناسپاسی
 (۲) دشمنی، رهانیدن، حیوان، فراموشی
 (۳) دشمنی، تکیه دادن، چارپا، فراموشی
 (۴) بدگوی، تکیه دادن، حیوان، ناسپاسی
- ۹۹۰ معنی واژه‌های «پس‌افکنند، استیصال، موبد، زوال» به ترتیب، کدام است؟
 (۱) میراث، درماندگی، روحانی زرتشتی، نابودی
 (۲) دورمانده، به هم رسیدن، مشاور، نابودی
 (۳) پس‌افکننده، ناتوانی، مشاور، مجروح شدن
 (۴) میراث، به هم رسیدن، روحانی زرتشتی، مجروح شدن
- ۹۹۱ معنی واژه‌های «أسوه، گسپل کردن، کاید، نموده» به ترتیب، کدام است؟
 (۱) الگو، پهن کردن، حیل‌گر، ارائه کرده
 (۲) نمونهٔ پیروی، روانه کردن، حمله‌ور، نشان داده
 (۳) پیشوا، فرستادن، حیل‌گر، آشکار کرده
 (۴) رئیس، روانه کردن، دشمن‌نما، بیان کرده
- ۹۹۲ معنی واژه‌های «ضایح، مکاری، سو، حشر» به ترتیب، کدام است؟
 (۱) تلف، چاروادار، دید، قیامت
 (۲) نابود، حیل‌گر، توان بینایی، قیام
 (۳) تباہ، چاروادار، بدبینی، رستاخیز
 (۴) مهلک، حیل‌گر، نور، رستاخیز
- ۹۹۳ معنی واژه‌های «مطلق، منت، شبه، رحیل» به ترتیب، کدام است؟
 (۱) ساده، سپاس، سایه، سفر کردن
 (۲) آزاد، نیکویی، همسان، کوچ کردن
 (۳) رها شده، شکر، مثل، وفات کرده
 (۴) طبیعی، احسان، مانند، سفر کرده
- ۹۹۴ «گناه، سریع، چانه، غم» به ترتیب، معانی کدام واژه‌هاست؟
 (۱) وبال، خیرخیر، زنخدان، تیمار
 (۲) وزر، سبک، جیب، گربت
 (۳) تقصیر، چابک، زنخدان، احزان
 (۴) عصیان، برفور، جبین، گربت

معنی چند واژه از واژه‌های داخل کمانک درست است؟

(شندرغاز: برهم ناچیز)، (گرده: پشت)، (مشوش: شرمنده)، (جبار: مسلط)، (عنان: دهانه)، (دعان: هولناک)، (دوال: لایه)، (مشیّت: خواست)، (شمار گرفتن: برشمردن)، (جنون: شوریدگی)، (ژنده: خشمگین)، (تقصیر: گناه)

(۱) نه (۲) هشت (۳) هفت (۴) شش

معنی چند واژه از واژه‌های داخل کمانک، نادرست است؟

(متمکن: ثروتمند)، (شوریده‌رنگ: آشفته‌حال)، (شراع: سایه)، (غیرت: حمیت)، (الوهیت: یکتایی)، (کوشک: قصر)، (ستوه: خسته)، (کوس: دهل)، (خدلان: فرومایگی)، (محنت: غم)، (جنود: سپاهیان)، (توسن: اسب رام)، (سترگ: عظیم)، (کیش: آیین)

(۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج

معنای واژه از واژه‌های داخل کمانک، نادرست است.

(دقین: پنهان‌شده در خاک)، (دلق: چاقلوسی)، (مدار: جای گرد آمدن)، (مخذول: زیبون‌گردیده)، (نغز: خوب)، (شیراوژن: دلاور)، (برافراختن: بلند کردن)، (ناورد: آورد)، (بور: سرخ)، (کورسو: کم)، (زهاب: استخر)، (تخلص: رهایی)، (مولع: آزمند)، (بهرام: سیارهٔ مریخ)

(۱) شش (۲) پنج (۳) چهار (۴) سه

معنای چند واژه از واژه‌های داخل کمانک، درست است؟

(پاییدن: مراقبت کردن)، (پرنیان: نوعی حریر)، (صاحب‌دلق: درویش)، (سرگین: لجن)، (خطه: آسوه)، (نفع: دمیدن)، (چلچله: پرستو)، (برین: بهره‌مند)، (کیوان: سیارهٔ زحل)، (مزیح: لبخند)، (یکایک: ناگهان)، (تیزپا: تندرو)، (امام: راهنما)، (اعتذار: دشواری)

(۱) یازده (۲) ده (۳) نه (۴) هشت

از میان واژه‌های زیر، معنای چند واژه نادرست است؟

(گسیل کردن: هجوم آوردن)، (علت: بیماری)، (کوشک: سرای)، (کراهیت: ناپسندی)، (فراخ‌تر: آسوده‌تر)، (دریابست: ناتوان)، (درست: سالم)، (فراغ: آسایش)، (غرامت‌زده: پشیمان)، (شراع: سایه‌بان)

(۱) سه (۲) چهار (۳) پنج (۴) شش

از میان واژه‌های داخل کمانک، معنای واژه نادرست است.

(بیت‌الحزن: میکده)، (استقرار: برپایی)، (اجانب: طرف‌ها)، (موافق: همراه)، (ثابت قدم: سازگار)، (احداث: تخمین زدن)، (سلسله‌جنبان: متحرک)، (باسق: بالیده)، (حلیه: زینت)، (دست‌برد: هجوم)

(۱) پنج (۲) چهار (۳) سه (۴) دو

معنای کدام واژه‌های داخل کمانک نادرست است؟

(پاس داشتن: نگهداری کردن)، (اوان: مدت)، (فایق: برگزیده)، (بنشن: کشمش)، (آزرم: طمع)، (کام: آرزو)، (هماورد: حریف)، (خطوه: گام)، (کافی: لایق)، (تعب: دشوار)، (نماز پیشین: نماز ظهر)، (واترقیدن: تنزل کردن)

(۱) خطوه، اوان، فایق، تعلل (۲) واترقیدن، کافی، تعب، تعلل (۳) اوان، آزرم، بنشن، تعب (۴) هماورد، آزرم، فایق، بنشن

(ریاضی ۱۴۰۰)

معنی چند واژه درست است؟

(راهوار: خوش‌حرکت و تندرو) (بارعام: شرف‌یابی همگانی) (منکر: ناباور) (عصیان: تند و فرز) (مسحور: مفتون) (یغور: بلند قامت) (اختلاف: رفت و آمد) (خدو: گونه) (ملول: آزرده) (سو: دیده) (ارک: دژ)

(۱) چهار (۲) پنج (۳) شش (۴) هفت

(تجربی ۱۴۰۰)

معنی چند واژه «غلط» است؟

(مستعجل: زودگذر) (تعییر: عبرت‌آموزی) (بن: پسته وحشی) (کی: پادشاه) (هیون: شتر قوی هیکل) (اسرا: بالا بردن) (جزاره: عقرب زرد) (زخمه: ضربه زنده) (سعد: خوشبختی)

(۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج

۱۰۶۷ در میان واژه‌های داده‌شده، معنی چند واژه «درست» است؟

(نجابت: اصالت) (هژیر: شیر) (تقریظ: بزرگداشت) (فلق: فجر) (پدram: آراستگی) (ویلہ: ناله)
(شیراوژن: قهرمان شدن) (مئت: سپاس) (تزار: پادشاهان روم در گذشته)

۱) چهار ۲) پنج ۳) شش ۴) هفت

۱۰۶۸ معنی چند واژه، درست است؟

(زخم: ضربه) (شیخ: پیر) (عندلیب: هزارستان) (خنیده: پرآوازه) (نماز پیشین: نماز مغرب) (آزرم: گمان)
(نژند: خوار و زبون) (درای: زنگ کاروان) (سیماب: لوزان)

۱) پنج ۲) شش ۳) هفت ۴) هشت

۱۰۶۹ معنی چند واژه «درست» است؟

(داروغه: شب‌گرد) (استقرار: مقرری گرفتن) (نبت: زستنی) (رواق: هرم) (مغان: موبدان زرتشتی)
(غایت‌القصوی: کمال مطلوب) (شیخ: موهوم) (طیلسان: زیرانداز) (خشاب: گلوله)

۱) سه ۲) چهار ۳) پنج ۴) شش

۱۰۷۰ معنی چند واژه درست است؟

(زایل شدن: برطرف شدن) (استحقاق: شایسته) (افسر: صاحب منصب) (نهیب: هیبت) (بادیا: اسب رنجور)
(هنر: معرفت) (برافراختن: روشن کردن) (بر اثر: رد پا) (خایب: بی‌بهره) (راه تافتن: تغییر مسیر دادن)

۱) چهار ۲) پنج ۳) شش ۴) هفت

۱۰۷۱ معنی چند واژه «غلط» است؟

(صنعت: پیشه) (شبه: سایه) (انابت: دعا کردن) (روی: چاره) (مستعجل: شتاب‌زده) (طفیلی: وابسته)
(نمط: بساط شطرنج) (تعبیر: قابل تأمل)

۱) دو ۲) سه ۳) چهار ۴) پنج

۱۰۷۲ معنی مقابل چند واژه، نادرست است؟

(فرروماندن: متحیر شدن) (سرسام: هذیان) (شراع: شریعت و دین) (عارضه: رخسار) (رضوان: بهشت)
(عازم: رهسپار) (تشرع: طریقت و عرفان) (لطیفه: گفتار نرم و دلپذیر)

۱) دو ۲) سه ۳) چهار ۴) پنج

۱۰۷۳ معنی چند واژه، درست است؟

(گرم رو: مشتاق) (سکندری: باوقار و آرام) (چلمن: بی‌عرضه) (خمره: مستی) (سَلیم: قطعی) (کنده: هیزم)
(دمساز: درد آشنا) (خستن: درخواست کردن)

۱) سه ۲) چهار ۳) پنج ۴) شش

۱۰۷۴ معانی مقابل چند واژه، درست است؟

(رایزن: مشاور) (ردا: لباس بلند) (استماع: شنوایی) (جلجل: زنگوله) (مألوف: خو گرفتن) (عتاب کردن:
سرزنش شده) (دانگ: یک ششم چیزی) (طرفه: عجیب)

۱) سه ۲) چهار ۳) پنج ۴) شش

۱۰۷۵ معنی مقابل چند واژه نادرست است؟

(معجر: روسری) (فاحش: واضح) (حمایل: نگه‌دارنده) (خستن: مجروح) (هریوه: ترسناک) (آزگار: کامل)
(تعب: سرزنش) (روایی: رونق داشتن) (محفوظ: پست شده)

۱) دو ۲) سه ۳) چهار ۴) پنج

(هزار ۹۸)

- ۱-۹۱ کدام گزینه می‌تواند معانی مناسبی برای تعداد بیشتری از واژه‌های زیر باشد؟
«اختلاف، مستعجل، سریر، جمال، نغمه، زخمه، یغما»
(۱) شتابنده، تخت پادشاهی، بزرگی، جراحت، غارت (۲) رفت و آمد، شتافته، ترانه، ضربه، بیهودگی
(۳) دشمنی، گذرنده، تخت، نوا، مجروح (۴) رفت و آمد، اورنگ، زیبایی، ضربه، تاراج
- ۱-۹۲ کدام گزینه می‌تواند معانی مناسبی برای تعداد بیشتری از واژه‌های زیر باشد؟
«صغیر، مرشد، هنر، تطاول، بریان، والی»
(۱) بینا، مراد، شایستگی، برهنه، کارگزار
(۲) صدای بلند و تیز، پیر، استعداد، تعدی، حاکم
(۳) فریاد، لیاقت، پایکوبی، کباب، دوست (۴) بانگ، آگاه، فضیلت، تجاوز، لخت
- ۱-۹۳ کدام گزینه می‌تواند معانی مناسبی برای تعداد بیشتری از واژه‌های زیر باشد؟
«خیره‌سر، فلق، محال، تالاب، معوج، انبساط»
(۱) بی‌اصل، ناروا، برکه، بدبین، گسترده
(۲) لجوج، ناممکن، آبگیر، کج، خودمانی شدن
(۳) فجر، بی‌اصل، آرام، ناراست، گشایش (۴) گستاخ، آف، بیهوده، برکه، خمیده
- ۱-۹۴ کدام گزینه می‌تواند معانی مناسبی برای تعداد بیشتری از واژه‌های زیر باشد؟
«آزگار، استشاره، گومرو، مرادف، آسرا، تاک»
(۱) نظرخواهی، کوشا، مترادف، در شب سیر کردن
(۲) هنگام، مشورت، در شب گرفتار شدن، رز
(۳) زمانی دراز، سوخته، همسو، درخت انگور (۴) رای‌زنی، شتابنده، در کنار هم، سحرخیز بودن
- ۱-۹۵ کدام گزینه می‌تواند معانی مناسبی برای تعداد بیشتری از واژه‌های زیر باشد؟
«شگرف، انابت، انعطاف، مضغ، موالات، یکایک، محنت»
(۱) شگفت، بلعیدن، دوستی، به ترتیب، غم
(۲) عمیق، بازگشت، سازگاری، جویدن، بی‌درنگ
(۳) نیرومند، توبه، نرمش، دوستداری، ناگهان (۴) بازگشت، همراهی، نرم کردن، یکی‌یکی، رنج
- ۱-۹۶ کدام گزینه، پاسخ مناسبی برای معانی تعداد بیشتری از واژه‌های زیر است؟
«مَنّت، صهیقه، ابدیت، روایی، محفوظ، شگرف، آخته»
(۱) چاره، کرانه، ارزش، شکر
(۲) نیرومند، پابندی، اعتبار، ارزش
(۳) امکان، ساختگی، مانع، جاودانگی (۴) نیرومند، بی‌کرانگی، اعتبار، نیکویی
- ۱-۹۷ کدام گزینه، می‌تواند پاسخ مناسبی برای معانی تعداد بیشتری از واژه‌های زیر باشد؟
«دوال، رقعت، درایت، التهاب، باره، اذن»
(۱) چرم و پوست، دانش، اسب، زیبا
(۲) اسب، بی‌قرار، یک لایه، اجازه
(۳) بینش، رخصت، یادداشت، چرم و پوست (۴) یادداشت، آگاهی، شعله، اسب تندرو
- ۱-۹۸ کدام گزینه، پاسخ مناسبی برای معانی تعداد بیشتری از واژه‌های زیر است؟
«بی‌شائبه، تلبیس، متلائی، جمله، بالبداهه، زُفت، آوری»
(۱) حيله و مکر به کار بردن، همه، زدودن، جهت
(۲) بدون اندیشه قبلی، دسته‌ای از مردم، سراسر، تابان
(۳) بدون اندیشه قبلی، نیرنگ‌سازی، درخشان، دسته‌ای از مردم
(۴) بی‌تردید، ارتجلاً، سراسر، بدون آلودگی و با خلوص و صداقت
- ۱-۹۹ کدام گزینه می‌تواند معانی مناسبی برای تعداد بیشتری از واژه‌های زیر باشد؟
«شبهه، بعینه، بسنده، ویله، فراز آمدن، گبر»
(۱) نظیر، شایسته، زره، دلاور
(۲) مانند، کافی، ناله، کم‌عقلی
(۳) عیناً، آراسته، حصار، نوعی لباس جنگی (۴) مانند، کامل، نزدیک آمدن، خفتان

(تعدادی ۱۴۰۰)

(السنائی ۱۴۰۰)

(هزار ۱۴۰۰)

(تعدادی ۹۹)

۱۱۰۹ با توجه به واژه‌های زیر، معنی واژه‌های «زوج» در کدام گزینه، «همگی» درست است؟
«جولقی، آخره، داروغه، کاید، خذلان، هول، خطوه، ویله، رعب»

- (۱) شبگرد، چنبره گردن، ناله، ترسناک
(۲) حیلگر، آواز، هراس، قوس زیر گردن
(۳) برآمدگی پشت پا، مکار، دلهره، ناله
(۴) درویش، وحشت، آزاد، میان دو کتف

۱۱۱۰ با توجه به واژه‌های زیر معنی واژه‌های «فرد» در کدام مورد «همگی» درست است؟
«صواب، بازپسته، سریر، فرض، شرزه، تاب، معجر، ارغند»

- (۱) شکوه و عظمت، روسری، نیکویی، پرتو
(۲) تخت، سریند، درست، فروغ
(۳) تخت پادشاهی، دستار، ضروری، خشمگین
(۴) اورنگ، سرپوش، پسندیده، غضبناک

۱۱۱۱ با توجه به واژه‌های زیر معنی واژه‌های «زوج» کدام است؟
«شرف، نجابت، اهلیت، داروغه، محتسب، کافی، مخنقه، عقد، مسامحه»

- (۱) اصالت، بزرگواری، سهل انگاری، شایستگی
(۲) بزرگواری، مأمور حکومتی، با کفایت، لیاقت
(۳) کارآمد، گردن‌بند، پاسبان و نگهبان، بزرگواری
(۴) پاک‌منشی، مجری احکام دینی، بسنده، آسان گرفتن

۱۱۱۲ با توجه به واژه‌های داده‌شده، معنی واژه‌های «فرد» در کدام مورد «همگی» درست است؟
«سامان، سفله، حمایل، طفیلی، نشئه، پگاه، عفاف، دستور»

- (۱) کیفوری، پارسایی، میستر، محافظ
(۲) درخور، سرمستی، پرهیزکاری، وابسته
(۳) امکان، فرومایه، نگه‌دارنده، صباح
(۴) لایق، بدسرشت، حالت سرخوشی، اجازه

۱۱۱۳ با توجه به واژه‌های زیر معنی واژه‌های «فرد» کدام است؟
«التهاب، مقرون، علت، درایت، خنیده، پالیز، نوند، گوشک»

- (۱) بی‌قراری، همراه، مشهور، بینش
(۲) ناآرامی، عارضه، معروف، جالیز
(۳) نامدار، اسب تندرو، شعله‌ور شدن، بیماری
(۴) اضطراب، نزدیک به هم، پرآوازه، اسب تندرو

۱۱۱۴ معنی واژه‌های زوج در کدام گزینه «تماماً» درست است؟
«شکن، نموده، قفا، تناور، تقریظ، بهرام، دوده، هژیر»

- (۱) سیاره مریخ، ارائه کرده، نیکو، فربه
(۲) کیوان، آشکار کرده، قوی‌جئه، خشمگین
(۳) نشان داده، تنومند، بسیاردان، خاندان
(۴) سیاره زحل، پس گردن، تنومند، چابک

الگوی هفتم: توضیح واژه

۱۱۱۵ توضیح مقابل کدام واژه، نادرست است؟

- (۱) خدنگ: درختی بسیار سخت، محکم و صاف که از چوب آن، نیزه، تیر، زین اسب و مانند آنها می‌ساختند.
(۲) عود: درختی که چوب آن زردرنگ و خوش‌بوست و آن را در آتش می‌اندازند که بوی خوش دهد.
(۳) تنبوشه: لوله سفالی یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار می‌گذارند تا آب از آن عبور کند.
(۴) سوله: ساختمان فلزی با سقف بلند که بیشتر به عنوان انبار و کارگاه از آن استفاده می‌شود.

۱۱۱۶ داده مقابل کدام واژه، نادرست است؟

- (۱) فتراک: تسمه و دوالی که در جلو زین می‌آویزند و با آن چیزی را آویزان می‌کنند.
(۲) بُرجک: سازه چرخانی که روی تانک قرار دارد و جهت شلیک توپ را تغییر می‌دهد.
(۳) خُود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ با تشریفات نظامی بر سر می‌گذارند.
(۴) درع: نوعی جامه جنگی که از حلقه‌های آهنی سازند و به آن زره نیز گفته می‌شود.

۱۱۴۲ مترادف «آلودگی، نوع، عاشق و عارف، بی‌نیازی» به ترتیب، در کدام ابیات آمده است؟ (السنن ۱۴۰۰)

الف) مها زورمندی مکن بر مهان
ب) تو ای توانگر حسن از غنای درویشان
ج) تنم می بلرزد چو یاد آورم
د) شوخ شیخ آورد تا بازوی او

۱) الف، ب، ج، د ۲) الف، ب، د، ج ۳) د، الف، ج، ب ۴) د، ج، الف، ب

۱۱۴۳ در کدام ابیات، متضاد واژه‌های «فاحش، بادی، ممت، جنت» به ترتیب، آمده است؟ (عمومی فارغ ۱۴۰۰)

الف) به پایان آمد این دفتر حکایت هم‌چنان باقی
ب) ز لب دوختن، غنچه را زندگی است
ج) هر آن کس که پیش من آید به جنگ
د) همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر

۱) ب، د، ج، الف ۲) د، الف، ب، ج ۳) د، الف، ج، ب ۴) د، ب، الف، ج

۱۱۴۴ مترادف «قطره، فریاد، غریو، کاهش یافتن» به ترتیب، در کدام ابیات یافت می‌شود؟ (عمومی انسانی فارغ ۱۴۰۰)

الف) بی‌صرفه نیست ریزش مستان به پای گل
ب) گهی که جرم مرا پیش تو حساب کنند
ج) غو پاس‌باناتان و بانگ جرس
د) صفیر بلبل شوریده و نفیر هزار

۱) الف، د، ب، ج ۲) ج، د، ب، الف ۳) ب، ج، الف، د ۴) ب، د، ج، الف

۱۱۴۵ مترادف واژه‌های «کوشش، زمین پست، میان دو کتف، طرح اولیه» به ترتیب، کدام است؟ (عمومی فارغ ۹۹)

۱) اراده، باره، وقب، تقریظ
۲) مناعت، بیغوله، غاشیه، اسلیمی
۳) همت، خور، غارب، بیرنگ
۴) خواست، معرکه، گله، گرت‌برداری

الگوی نیم: واژه در بیت یا عبارت

۱۱۴۶ معنی واژه «فرض» در کدام بیت، متفاوت است؟

۱) سررو سهی که هست شب و روز در قیام
۲) طلب کردن علم از آن است فرض
۳) جستم از خواب در اندیشه که تعبیرش چیست
۴) فرض بُود بر همه شکر و سپاس

۱۱۴۷ معنی واژه «دستور» در کدام بیت، متفاوت است؟

۱) می‌شود بازیچه باد صبا خاکسترش
۲) چنین گفت خسرو به دستور خویش
۳) دستور نیست جان را تا گوید این بیان را
۴) مرا نه در خور احوال عادت‌ی است جمیل

چون قامتت بدید، بر او فرض شد نماز
که بی‌علم کس را به حق راه نیست
تا کنم فرض که اینک ثمری داد مرا
شکر و سپاسی نه به حدّ قیاس

در محافل هر که چون پروانه بی‌دستور رفت
که کاری دراز است ما را به پیش
ور نی ز کفر رستی هر جا که کفر آمد
همی به راز گشادن نباشدم دستور

- ۱۱۶۰ معنی واژه‌های «زهی، صاحب‌دل، جفا، مرحمت» به ترتیب، در کدام ابیات آمده است؟ (تجزی ۱۴۰۰)
- الف) ترسی که کسی نیز دل من یراید / کس دل نریاید به ستم چون تو ربایی
 ب) در نابسته احسان گشاده است / به هر کس آن چه می‌بایست داده است
 ج) دعا کرد بسیار و کرد آفرین / فراوان بمالید رخ بر زمین
 د) چو هنگام برگشتن شاه بود / پدروزان سخن خود کی آگاه بود
- ۱) ب، الف، د، ج ۲) ب، د، الف، ج ۳) ج، الف، د، ب ۴) ج، د، الف، ب

- ۱۱۶۱ در همه ابیات واژه‌ای یافت می‌شود که «همگی» دارای معنی مشترکی هستند، به جز: (زبان ۱۴۰۰)
- ۱) حریر سرخ بیرق‌ها گشاده / نیستانی به آتش درفتاده
 ۲) یکی ماه‌پیکر درفش از برش / به ابر اندر آورده تابان سرش
 ۳) زیرنشین علمت کاینات / ما به تو قایم چو تو قایم به ذات
 ۴) چو رایب چنین است مردان کین / بخواه و مکن تیره روی زمین

- ۱۱۶۲ معنی واژه‌های «مجادله، مستغنی، مشیت، مشوش، تخلص» به ترتیب، در کدام ابیات یافت می‌شود؟ (هلز ۱۴۰۰)
- الف) تو پیمان همی داری و رای راست / ولیکن فلک را جز این است خواست
 ب) دل چو غنی شد ز فقیری چه غم / روز رهایی ز اسیری چه غم
 ج) از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق / از همه عالم نهان و بر همه پیدا
 د) گاه از ستیزه گوش فلک پرکشیده‌ای / گاه از کرشمه دیده اختر شکسته‌ای
 هـ) کی دهد دست این غرض یارب که هم‌دستان شوند / خاطر مجموع ما زلف پریشان شما
- ۱) د، ب، الف، هـ، ج ۲) د، ج، الف، هـ، ب ۳) هـ، ب، ج، الف، د ۴) هـ، ج، الف، ب، د

- ۱۱۶۳ معنی واژه مشخص شده در کدام عبارت، نادرست است؟
- ۱) شیر بفرمود تا او را بیاوردند؛ با احتیاط بازداشت و طعمه او یاز گرفت. (پس گرفت)
 ۲) کار از دست او بگذشت؛ موش به تگ ایستاد و به نزدیک آهو آمد. (شروع کرد)
 ۳) از خصم احتراز و مجانبت، نیکوتر و با ایشان، انبساط و مقاربت، بهتر بود. (پذیرایی کردن)
 ۴) چون سلطان برنشیند، ده هزار مرکب به زین و طوق زین ایستاده شد. (سوار شود)

- ۱۱۶۴ معنی واژه مشخص شده در مقابل کدام عبارت، نادرست است؟
- ۱) آن‌گاه که از این معامله باز آمد، یکی از دوستان به طریق انبساط گفت. (خودمانی شدن)
 ۲) و ما حق این نعمت تندرستی که باز یافتیم، لختی گزارده باشیم. (اندکی)
 ۳) چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند. (بلندی و شکوه)
 ۴) آنها چه انسی با خاک گرفته‌اند و خاک مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است. (بی‌نیازی)

- ۱۱۶۵ در عبارت زیر، معنای واژه‌های مشخص شده، به ترتیب کدام است؟
- «عیسی (ع) بر سبیل تلطّف جوابش باز داد و آن شخص، مسلم نداشت؛ آغاز عریده و سفاقت نهاد.»
- ۱) راه، مهربانی، قبول نکرد، بی‌شرمی / ۲) حالت، مدارا، نپذیرفت، کم‌عقلی
 ۳) طریق، مدارا، باور نکرد، بی‌حیایی / ۴) شیوه، مهربانی، باور نکرد، بی‌خردی

تست‌های جامع املا

الگوی اول: املا با توجه به معنی

- ۱۱۶۶ ❖ املاي درست واژه‌ها به معنای «گرفتاری، سرافرازی، بهره‌ور، التماس کردن» کدام است؟
 (۱) محظور، مباحات، محظوظ، تضرع
 (۲) محضور، مباحات، محظوظ، تضرع
 (۳) محظور، مباحات، محضوض، تذرع
 (۴) محضور، مباحات، محضوض، تذرع
- ۱۱۶۷ ❖ املاي درست واژه‌ها به معنای «نافرمانی، درشت، کمین، پشتیبانی» کدام است؟
 (۱) عسیان، یغور، غلا، مظاهرت
 (۲) عصیان، یغور، قلا، مظاهرت
 (۳) عسیان، یغور، غلا، مظاهرت
 (۴) عصیان، یغور، قلا، مظاهرت
- ۱۱۶۸ ❖ املاي صحیح کلمات به معنای «آبادانی، یاری، سرزنش، واجب گردانیدن» کدام است؟
 (۱) امارت، معونت، وقیئت، فرض
 (۲) امارت، مؤونت، وقیئت، فرز
 (۳) عمارت، معونت، وقیعت، فرض
 (۴) عمارت، مؤونت، وقیعت، فرز
- ۱۱۶۹ ❖ املاي صحیح کلمات به معنای «التیام‌بخش، شادباش، ارتجالاً، مهد» کدام است؟
 (۱) مرهم، تهنیت، بالبداهه، محمل
 (۲) مرخم، تحنیت، بالبداحه، مهمل
 (۳) مرخم، تهنیت، بالبداحه، محمل
 (۴) مرهم، تحنیت، بالبداهه، محمل
- ۱۱۷۰ ❖ املاي درست واژه‌ها به معنای «صدای بلند، گناه، فریاد، چانه» کدام است؟
 (۱) سفیر، وزر، قو، زنخدان
 (۲) صفر، وذر، قو، ذنخدان
 (۳) سفیر، وزر، غو، زنخدان
 (۴) سفیر، وذر، غو، ذنخدان
- ۱۱۷۱ ❖ املاي درست واژه‌ها به معنای «روشنایی، پوشیده، روشنایی، نابود» کدام است؟
 (۱) ضیا، مستور، سنا، زایل
 (۲) ضیا، مسطور، سنا، ذایل
 (۳) ضیاع، مستور، ثنا، زایل
 (۴) ضیاع، مسطور، ثنا، ذایل
- ۱۱۷۲ ❖ املاي درست واژگان در معنای «گل، زمان بی‌آغاز، خشنود ساختن، بخش» کدام است؟
 (۱) تین، ازل، اقنا، حوزه
 (۲) طین، ازل، اقناع، حوزه
 (۳) تین، عزل، اقنا، حوضه
 (۴) طین، عزل، اقناع، حوضه
- ۱۱۷۳ ❖ املاي صحیح کلمات به معنای «خوار، خوگرفته، پیوست‌ها، هنگام» کدام است؟
 (۱) مخزول، مألوف، تألیقات، اوان
 (۲) مخذول، مألوف، تعلیقات، اوان
 (۳) مخزول، معلوف، تعلیقات، عوان
 (۴) مخذول، معلوف، تألیقات، عوان
- ۱۱۷۴ ❖ املاي درست واژه‌ها به معنای «فرود، بی‌شرمی، ریشخند، رشک بردن» کدام است؟
 (۱) حضیظ، وقاهت، سخره، غبطه
 (۲) حضیض، وقاحت، سخره، غبطه
 (۳) حضیض، وقاهت، سخره، قبطه
 (۴) حضیظ، وقاحت، سخره، قبطه
- ۱۱۷۵ ❖ املاي صحیح کلمه‌ها به معنای «جویدن، خواری، ریشخند، تندی» کدام است؟
 (۱) مضغ، مذلت، سخره، سورت
 (۲) مضغ، مزلت، سخره، سورت
 (۳) مضغ، مزلت، سخره، صورت
 (۴) مضق، مذلت، سخره، صورت

در متن زیر، چند «غلط املائی» یا رسم الخطی» به چشم می‌خورد؟

«فلق سر زد و رقعه صلح به توقیع سلطان، مزین و طومار حرب در هم پیچیده گشت. طالع سعد به وزیر روی بنمود. بعد از العاح و مبالغت همایونی، امارت شهر را پذیرا گردید. اتباع و حشم و خاصه‌گان، جملگی به مطاوعت از وی خواستند تا در غایت امر، سلطان از آن ذلت که امکان عفو، میسر نبود، تجاوز فرمود و بر حیات آن لثیمان ابقا کرد.»

۱) پنج (۲) چهار (۳) سه (۴) دو

در متن زیر، چند «غلط املائی و رسم الخطی» یافت می‌شود؟

«مقصود از این تقریر آن‌که امروز موبک هوای من دندان نیاز بیافکنند و شاهین شوکت را شهپر امل و هوس فروریخت. وقت آن درگذشت که مرا همت بر حتام دنیا مقصور بودی و بیشتر از ایام عمر در جمع و تحصیل آن صرف رفتی.»

۱) چهار (۲) سه (۳) دو (۴) یک

در متن، املائی کدام واژه‌ها نادرست است؟

«چون پادشاه، اسرار خویش را بر این نمط مسطور و مخفی داشت و وزیر کافی گزید، در دل‌های عوام مهیب بود و صواب نمی‌بینیم ملک را اظهار عجز که آن مقدمه هلاک و داعی ضیا و منال و نفس است.»

۱) مسطور، ضیا (۲) نمط، مسطور (۳) صواب، ضیا (۴) نمط، صواب

(زیانی ۱۴۰۰)

در متن زیر چند «غلط املائی» وجود دارد؟

«ایمن نتوان بود که ساعت به ساعت به وبال آن مبتلا گردی و طبیعت آن به تو رسد. و هیچ کس از وحوش تو را در آن معذور ندارد، و در تخلص تو از آن، مثنوت و مظاهرت روا نبیند و همه برگشتن تو یک کلمه شوند.»

۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

(تبریزی ۱۴۰۰)

در متن زیر چند «غلط املائی» وجود دارد؟

«در آن خلوت غریب به ناگاه طنین پر مهابت صدایش خاموش شد ناگهان مکئی کرد، گویی منقلب شده باشد. صدایش با درماندگی و زجه همراه شد و من دیگر آثاری از توجیح و تصنع در کلامش ندیدم.»

۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

(انسائی ۱۴۰۰)

در متن زیر، چند «غلط املائی» یافت می‌شود؟

«تو در عجز رای و خبث طینت و غلبه آز و ضعف تدبیر بدان منزلتی که زبان از تفریر آن قاصر است و عقل در تصویر آن حیران. فایده مکر و حیلت تو مخدوم را این بود که می‌بینی و آخر وبال و تبعث آن به تو رسد و تو چون گُل دورویی که هر که را همت وصلت تو باشد دستهایش به خوار مجروح گردد و از وفای تو محظوظ نشود.»

۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

(عمومی قاری ۱۴۰۰)

در متن زیر، چند «غلط املائی» وجود دارد؟

«وزارات هم منصوب است به انواع مشقت‌ها و اصناف رنج‌ها که وزیر به غربت پادشاه مبتلا بود به صد کارهای بزرگ، حالی به ثواب آن لایق تر که در کارها غفلت کم رود و مهمات خوار شمرده نیاید.»

۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

(بان ۱۴۰۰)

در متن زیر چند «غلط املائی» یافت می‌شود؟

«گفت: حول ارتکابی کردی و این غدر را مدخلی نیک باریک جستی. مسند خلافت را صاحب سدر چنین بوده است. این اسامی را از فاتحت تا خاتمت آر و شرط ترتیب و ترکیب در وی نگاه‌دار تا سمع را از تو فایده دهد و جمع را از تو ماعده.»

۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج

الگوی پنجم: املا در بیت

در کدام بیت، «غلطِ املائی» یافت می‌شود؟

۱۳۹۳

- ۱) فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم
- ۲) نگه دارد از جهل و عصیان و نسیان
- ۳) ز تو درد ما زمانی شود آرمیده خاطر
- ۴) عمارت دل ویران، ثواب‌ها دارد

در کدام بیت، «غلطِ املائی» دیده می‌شود؟

۱۳۹۴

- ۱) هر کس می‌گفت کاین خذلان چه بود
- ۲) باز مستوران جان و دل پدیدار آمدند
- ۳) تا تباع نیست مألوف، انجمن ویرانه است
- ۴) شاه با خود آمد استغفار کرد

در کدام بیت، «غلطِ املائی» وجود دارد؟

۱۳۹۵

- ۱) بکش جام جلالی راه، فدا کن نفس و مالی را
- ۲) بهل آن پوست مغز بین، صنم خوب نقض بین
- ۳) نور تویی، صور تویی، دولت منصور تویی
- ۴) ای طبع تو به کشف دقیق شده ضمین

در کدام بیت، «غلطِ املائی» مشهود است؟

۱۳۹۶

- ۱) سؤال کردم از خار کاین سلاح تو چیست
- ۲) هر که صفا شودش قالب از شیرینی
- ۳) بیا که تُرک فلک خوان روزه غارت کرد
- ۴) ای خوان لطف انداخته با لثیمان ساخته

کدام بیت، فاقد «غلطِ املائی» است؟

۱۳۹۷

- ۱) فیض است و درگه تو از این در کجا رود
- ۲) چو ماه غیب نمایی ز پرده‌های نهانی
- ۳) رایت شاهان را صورت شیر است و پلنگ
- ۴) گر از بهشت نگارم عنان بگرداند

کدام بیت، فاقد «غلطِ املائی» است؟

۱۳۹۸

- ۱) جهان به دست تو دادند، صواب کنی
- ۲) آن رکوع با تأنی و آن ثنای نرم نرم
- ۳) عادتی دارد بی‌عیب‌تر از صورت هور
- ۴) یکسر همه ناقص است و هذیان

و آنچه گویند روا نیست، نگوییم رواست
بر آن سان که رنگین گل و یاسمین را
که ز داغ دل چو مرهم، المی کشیده باشی
پیاله‌ای به من خانمان خراب دهدید

کان چنان پیری چنین غذار شد
باز مهجوران آب و گل تماشایی شدند
ناقص افتد خوشه چون بی‌ربط بالدانه‌ها
یاد جرم و زلت و اصرار کرد

مشو سخره حلالی راه، مخوان باده، حرامی را
هله بردار ابر را ز رخ ماه تو به تو
مرغ گُنه طور تویی خسته به منقار مرا
وی کفّ تو به رزق خلایق شده کفیل

جواب داد که گلزار، صد عدو دارد
تلخ گردد دهنش، گاه شکر خاییدن
هلال عید به دور قدح اشعارت کرد
طوطی و کبک و فاخته گفته تو را خطبه ثنا

الحاج بر در تو خدایا قریب نیست
چو در غزا بتازی، ز بهر گرد برآری
بر سر رأیت او سورت فتح و ظفر است
به روز حشر، من و دوزخ و عذاب علیم

خطا ز سر بنهی، روی در ثواب کنی
هم مراتب در معانی، در سُورها مجتبا
صورتی دارد پاکیزه‌تر از دُرّ ثمین
یک جا همه مهممل است و باطل

دسته‌بندی‌های واژگانی و املایی

واژه‌های چندمعنایی

<p>همسری</p> <p>۱- برابری ۲- زناشویی</p>	<p>در بن این پُرده نیلوفری زن که با حَسَن خداداد نیاموخت هنر</p>	<p>کیست کند با چو منی همسری؟ لایق همسری مردم هشیار نشد</p>
<p>راست</p> <p>۱- درست (عیناً) ۲- حقیقت (مقابل دروغ) ۳- راست (مقابل چپ) ۴- مستقیم (مقابل کج)</p>	<p>راست به مانند یکی زلزله گل بخندید که از راست نرنجیم ولی هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست نخلی که قد افراشت به پستی نگراید</p>	<p>داده تنش بر تن ساحل یله هیچ عشق سخن سخت به معشوق نگفت مابه فلک می‌رویم عزم تماشا که راست؟ شاخی که خم آورد، دگر راست نگرود</p>
<p>درست</p> <p>۱- همانند و عیناً ۲- صحیح (مقابل نادرست) ۳- حقیقت (مقابل دروغ) ۴- سالم و بدون شکستگی ۵- سالم و تندرست (مقابل بیمار)</p>	<p>دو چشم آهو دو نرگس شکفته بیار دبیرانش را گفت نامه نخست هر آن کس که با تو نگوید درست سفال را به تپانچه زدن به بانگ آرند جوابش داد رامین دل آزار</p>	<p>درست و راست بدان چشمکان تو ماند سراسر بخوانند بر من درست چنان دان که او دشمن جان توست به بانگ گردد پیدا شکستگی ز درست که نشناسد درست، آزار بیمار</p>
<p>فضل</p> <p>۱- دانش و معرفت ۲- لطف و رحمت</p>	<p>نه هر کس سزاوار باشد به صدر هر لحظه ز فیض و فضل آن نور</p>	<p>کرامت به فضل است و رتبت به قدر بزمی و بساط دیگر آراست</p>
<p>داد</p> <p>۱- بخشش، حق (اسم) ۲- فریاد (اسم) ۳- بخشید، داد (فعل)</p>	<p>همی بر خروشید و فریاد خواند ز شوق مسکن و داد غریبی بوسه‌های رحمتش بر فرق داد</p>	<p>جهان را سراسر سوی داد خواند به سینه آتشی دارم خدایا دست مهر از لطف بر دوشش نهاد</p>
<p>نهاد</p> <p>۱- ذات و سرشت (اسم) ۲- قرار داد، گذاشت (فعل)</p>	<p>نازنینی چو تو پاکیزه دل و پاک نهاد کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود</p>	<p>بهر آن است که با مردم بد نشینی بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود</p>
<p>افسرده</p> <p>(فسرده)</p> <p>۱- منجمد و سرد ۲- پژمرده ۳- غمگین</p>	<p>مپندار این شعله افسرده گردد ز باغ خاطر من خواه تازه نخل سخن تا نگرود دل تو افسرده</p>	<p>که بعد از من افروزد از مدفن من ز خشک بیدهر افسرده‌ای چه آری یاد چهره مردم فسرده مبین</p>
<p>آخته</p> <p>۱- بیرون کشیده، کشیده ۲- برافراشته، بلند کرده ۳- پهن کرده و گسترده ۴- به هم پیوسته و متمایل</p>	<p>یکی آخته تیغ زرین زبر ای که شمشیر جفا بر سر ما آخته‌ای گاه داری آخته بر روی آب صاحب باغ چون شناخته شد</p>	<p>یکی بر سر آورده سیمین سپر دشمن از دوست ندانسته و شناخته‌ای زهر داری ساخته زیر قند هر دو را دل به مهر آخته شد</p>
<p>طاق</p> <p>۱- سقف خمیده و محدب ۲- ایوان، کاخ ۳- فرد، یکتا، بی‌همتا (مقابل جفت)</p>	<p>چون ابروی مشتاقان با طاق و رواق است نهاده به طاق اندرون تخت زر طاق پذیر است عشق، جفت نخواهد حریف</p>	<p>چون روی پری رویان بارنگ و نگار است نشاند به هر پایه‌ای در گهر بر نَسط عشق اگر پای نهی، طاق نه</p>

← واژگان مترادف

إلحاح = اصرار (درخواست)

اهمال = کاهلی = تعامل

ارتجالاً = فالبداهه (بدون اندیشه قبلی)

حمیت = غیرت (مردانگی)

جزس = درای (زنگ)

دلآک = قتم (کیسه کش حقام)

عامل = حاکم (والی)

شراع = خیمه (سایه بان)

ابلیس = اهریمن (شیطان)

تلبیس = دروغ (تیرنگ سازی)

یله = مطلق (رها، آزاد)

ویله = نهیب (فریاد بلند)

سترگ = عظیم (بزرگ)

لثیمی = زیونی (فرومایگی)

نمط = طریقه (روش)

حاذق = ماهر (چیره دست)

آشابه = همانندان (جمع شبه)

آشباح = سایه ها (جمع شیخ)

ترگ = کلاه خود (کلاه جنگی)

ازگ = قلعه (دژ)

مجرد = صرف (محض)

یکایک = سبک (ناگهان)

دژم = زیان (خشمگین)

خذلان = زیونی (درماندگی)

مذلت = زیونی (خواری)

نژند = زیون (خوار)

حازم = محتاط

وقاحت = بی شرمی (بی حیایی)

سفاهت = بی عقلی (بی خردی)

مدهوش = خیره (سرگشته)

درای = پُتک (زنگ کاروان)

درایت = بینش (آگاهی)

ذها = درایت (زیرکی، هوشمندی)

مسلخ = رخت کن حمام

مکیدت (مکیده) = نیرنگ (مکر)

مولع = حریص (شیفته)

طمأنینه = وقار (آرامش)

کید = دغل (حیله)

کاید = دغل باز (حیله گر)

حُجب = حیا (شرم)

جاه = مقام (مرتبه)

درع = زره (لباس رزم)

افسر = دیهیم (تاج)

دوده = دودمان (طایفه)

مسرور = مشعوف (شادمان)

خوان = مانده (بساط و سفره)

دستوری = رخصت = اذن (اجازه)

ژنده = مهیب (بزرگ)

هژیر = هُجیر (پسندیده، چابک،

چالاک)

هژیر = غضنفر (شیر)

حضرت = آستانه (درگاه)

رشحه = قطره (جرعه)

إنعام = سخا (بخشش)

غزا = پیکار (جنگ)

سرسام = هذیان

تگ = دویدن (دو)

معرکه = آوردگاه = کارزار (میدان جنگ)

ملازمان = ندیمان (همراهان)

میخنه = عقد (گردن بند)

پدرام = سرسبز و خرم

صباحت = وجاهت (زیبایی)

مَحویل = کجاوه (مهد)

مُهتَل = کلام بیهوده (مُهتلی: اِهمال،

سستی و کاهلی)

رایت = بیرق = درفش = پرچم

طوع = اطاعت (فرمان برداری)

یُغور = ستبر (دُرشت)

همگن = همنوع (شریک)

خُلد = جَنّت = رضوان = فردوس (بهشت)

عشرت = کامرانی (خوش گذرانی)

وبال = گناه (سختی و عذاب)

وزر = گناه

زُقمه (زُقمه) = نامه کوچک

رأفت = شفقت (مهربانی و دلسوزی)

آوان = موسم (هنگام، زمان)

توقیع = امضا (امضای فرمان)

محضر = استشهاد نامه = دادگاه (دفترخانه)

اهتزاز = برافراختن (برافراشتن)

خدو = بُزاق (آب دهان / تقو)

خدیو = پادشاه (خداوند)

پایمردی = شفاعت (خواهشگری)

کیما = اکسیر = زه = وُتر (چلّه کمان)

خایب = مأیوس (ناامید)

معونت = مدد (یاری و کمک)

صواب = صلاح = مصلحت (درست)

ثواب = اجر و پاداش (مقابل عقاب)

مُفَوِّج - کج

سرحد = مرز = کرانه

عتاب = ملامت = شماتت (سرزنش)

مُعَمَّر = سالخورده = پیر و کهنسال

اُبْهَت = عظمت = بزرگی = شکوه

وادی = سرزمین (بیابان)

ناورد = نبرد (جنگ)

آزگار = تمام و کامل = زمانی دراز

بذله = شوخی = لطیفه

شخیص = بزرگ = ارجمند

هویدا = فاحش = آشکار (روشن)

آوری = بی‌گمان = به‌طور قطع

غایی = نهایی

کتابت = تحریر = نوشتن = خوشنویسی

جبین = پیشانی

وخامت = بدفرجامی

زخم = ضربه

تَقَب = رنج (سختی)

استیصال = ناچاری (درماندگی)

جبهه = پیشانی

محظور = قدغن (ممنوع)

محظوظ = بهره‌ور

معمود = معمول

صحیفه = کتاب (نامه)

کفایت = کافی = بسنده

روایی = ارزش = اعتبار

دستاورد = نتیجه = پیامد

مباهات = افتخار (سرافرازی)

واژه‌های متضاد

افراط (زیاده روی در کاری) = تقریط

(کوتهای در کاری)

إقبال (نیکبختی) = إدبار (بدبختی)

آزل (زمان بی‌آغاز) = آبد (زمان بی‌پایان)

فُرقت (جدایی و دوری) = وُصلت

(اتصال و پیوستگی)

فراق (جدایی) = وصال (پیوستگی)

تحقیر (کوچک شمردن) = تکریم

(بزرگ داشتن)

بر (خشکی) = بحر (دریا)

بُعد (دوری) = قُرب (نزدیکی)

غُرابت (شگفتی) = قُرابت (خویشاوندی)

غُربت (دوری از وطن) = قُربت (نزدیکی)

غریب (دور از وطن و بیگانه) = قریب

(نزدیک و آشنا)

نوش (شهد) = نیش (مجاز از زهر)

وفا (وفاداری) = جفا (ستمکاری)

حُبث (ناپاکی) = طهارت (پاکی)

بیلاق (سردسیر) = قشلاق (گرمسیر)

تشرع (ظاهرینی در دین) = عرفان

(طریقت)

شریعت = طریقت

مشعوف (مسرور) = مغموم (غمگین)

مطلق (آزاد) = مقید (اسیر)

تخلّص (رهايي) = اسارت (زندانی بودن)

مذلت (خواری) = عَزّت (بزرگی)

عام (همگانی) = خاص (خصوصی)

شاب (جوان) = شیخ (پیر)

جاذبه (جذب‌کننده) = دافعه (دفع‌کننده)

مُفِیس (تهی دست) = مستغنی (غنی)

داد (عدل و بخشش) = بیداد

(بی‌عدالتی و ستم)

صواب (درست) = غلط (نادرست)

ثواب (پاداش نیک) = عقاب (عذاب)

شفق (سرخ‌ی غروب) = فلق (سپیدی

طلوع)

خَزر (پایین رفتن آب دریا) = مَد (بالا

آمدن آب دریا)

عَدَم (نیستی) = وجود (هستی)

صعب (سخت) = سهل (آسان)

سعد (خجسته، مبارک) = نحس

(شوم، نامبارک)

جلی (آشکار) = خفی (پنهان)

کَهتر (کوچک‌تر) = مهتر (بزرگ‌تر)

سترگ (کلان) = خُرد (کوچک)

عَزّار (ارجمندی) = ذَلّ (خواری)

مخاصمت (دشمنی) = مصاحبت

(هم‌نشینی)

ظن (گمان) = یقین (بی‌شبهه)

ترباق (پادزهر) = زهر (ماده سُمّی)

کریب (غم) = طرب (شادی)

حزین (غمگین) = مسرور (شادمان)

عصیان (نافرمانی) = مطاوعت (فرمان‌بری)

مستغنی (بی‌نیاز) = محتاج (نیازمند)

مستور (پنهان) = هویدا (آشکار)

← واژه‌های جمع و مفرد

معنی	مفرد	جمع	معنی	مفرد	جمع
گرفتاران، دستگیرشدگان	اسیر	أَسْرَا	کالبدها، سایه‌ها	شَبِیح	أَشْبَاح
چیزهای شگفت‌انگیز	عجیب	عَجَائِب	کران‌ها، کرانه‌های آسمان	أَفُق	أَفَاق
نکته‌ها، مفاهیم لطیف و دقیق	نکته	نُكْت	مانده‌ها، همانندان	شِبْه و شَبْه	أَشْبَاه
کلیدها	مِفْتَاح	مِفْتَاحِیْح	لشکریان، سپاهیان، سربازان	جُنْد	جُنُود
بهشت‌ها، فردوس‌ها	جَنَّت	جَنَان	گناهان	مَعصِیْت	مَعاصِی
بندگان	عَبْد	عِبَاد	آسمان‌ها	فَلَک	أَفْلَک
عابدان، عبادت‌کنندگان	عابد	عَبَاد	زمین‌های زراعتی	ضِیْعَه (ضیعت)	ضِیَاع
قرآن‌خوانان	مُقْرَی	مُقْرِیَان	بیگانگان	أَجْنِبِی	أَجَانِب
خواهندگان، محصلان حوزه‌علمیه	طالِب	طَلَّاب	چارپایان	بِهیْمَه	بِهیْم
خواهندگان، محصلان حوزه علمیه («طلبه»؛ در فارسی در معنی مفرد به کار می‌رود)	طالِب	طَلِبَه	مردان کامل	بَدِیْل و بَدَل	أَبْدَال
کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند	عاکف	عاکفان	افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان قدیم	اسطوره	اساطیر
همه موجودات جهان	کاینه	کاینات	گونه‌ها، انواع، گروه‌ها	صنِف	أَصْنَاف
پنددهندگان، سخنوران اندرگو	واعظ	وَعَاظ	پزشکان، حکیمان	طَبِیب	أَطْبَا
بیگانگان	اجنبی	أَجَانِب	دختران	بِنْت	بَنَات
غم‌ها، اندوه‌ها	خزن	أَحْزَان	وظایف و اعمالی که انجام آنها بر شخص واجب است.	موجب	مَوَاجِب
کیدها، مکرها، حيله‌ها	مکیده / مکیدت	مکاید	چیزهای نفیس و گران‌بها	نَفِیْسَه	نَفَایِس
اطراف، کناره‌ها	کَنَف	أَکْناف	گنجینه‌ها	خَزِیْنَه (خزانه)	خَزَائِن
گفتارها، سخنان	مقاله	مقالات	خوی‌ها، خواه نیک، خواه بد	خِصْلَت	خِصَال
حاضران	حاضر	حَضَار	گام‌ها، قدم‌ها	خَطْوَه	خَطَوَات
خوها، عادت‌ها	سجیه	سجایا	زنگوله(ها)، زنگ(ها)	جَلْجَل	جَلَاجِل
چیزهای نیکو و نغز، گفتار نرم و دلپذیر	لطیفه	لَطَائِف	صورت(ها)، چهره(ها)	وَجْهَه	وَجْهَات
نیروها	قوه	قوا	دعاها	دَعَا	أَدْعِیَه
انسان‌ها، موجودات زنده	نفس	نَفُوس	جوی‌ها	نَهْر	أَنْهَار
گل‌های خوشبو	ریحان	رِیَاحِین	درختان	شَجَر	أَشْجَار
رنج‌ها، زحمت‌ها	محن	مِخْن	زمان‌ها، دوره‌ها	زَمَان	أَزْمَنَه
(کارگران؛ در فارسی امروز به صورت مفرد به معنی «یک تن»)	عامل	عَمَلَه	جاهای عبادت حاجیان (مجازاً مراسم)	مَنَسِک	مَنَاسِک
نمازها، درودها	صلات	صَلَوَات	کتاب‌ها، نامه‌ها	صَحِیْفَه	صُحُف

واژه‌های غلط‌انداز و فریبنده

نَزند: خوار و زبون، اندوهگین

زنده: بزرگ، مهیب

دُرم: خشمگین، افسرده

زبان: خشمگین، درنده

هَزیز: شیر

هَزیر: خوب، پسندیده؛ چابک، چالاک

هَجیر: پسندیده، نیکو، چابک

خدو: پادشاه، فرمانروا، خدا

خدو: بُزاق، آب دهان (تَقو)

درایت: آگاهی، تدبیر

رایت: پرچم، بیرق، درفش

همت: بلند نظری، خواست، عزم، کوشش

حمیت: غیرت، دلآوری، مردانگی

عقد: گردن بند، طوق، مخنقه

عقد: بستن

عقد: گره

زُعت (زُعه): نامه کوتاه، یادداشت

وَقیعت: سرزنش، بدگویی، عیب‌جویی

مقام: مرتبه، جاه، منزلت

مقام: محل اقامت، اقامت شده

تعلیم: یاد دادن

تعلیمی: عصای سبکی که به دست گیرند.

مَلک: فرشته

مَلک: پادشاه، صاحب مُلک

مُنک: پادشاهی، بزرگی، عظمت

مُنک: آن‌چه در تصرّف شخص

باشد، زمین متعلق به شخص

خیره: سرگشته (متحیر)

خیرخیر: سریع، آسان

حدّت: تندى، تیزی، خشم

شدّت: سختی، صلابت، تنگی

مسرّت: شادی، خوشی

مسرور: شادمان، خشنود

سرور: شادمانی، خشنودی

سرور: پیشوا، رئیس، مهتر

رأفت: مهربانی، شفقت

رفعت: بلندی، والاّیی

خایب: ناامید، بی بهره

نایب: جانشین، نماینده

خان: رئیس، سرور، خانه

خوان: سفره، مائده

روضه: باغ، گلزار، (خواندن مطالب

و نوحه‌سرایی در ذکر مصائب

(مصیبت‌های) اهل بیت

رضوان: بهشت، نام فرشته‌ای که

نگهبان بهشت است.

درفش: پرچم، بیرق، رایت

درفشان: درخشان، تابان

آشباح: (جمع شبیح)، کالدها،

سایه‌ها، سیاهی‌هایی که از دور

دیده می شود.

آشابه: (جمع شَبّه و شَبّه)، مانند‌ها،

همانندان

شفقت: مهربانی، دلسوزی

مشقّت: رنج و سختی، زحمت

مشیت: اراده و خواست خداوند

معیشت: زندگانی، اسباب زندگی

خَجَب: حیا، شرم

عُجَب: تکبر، خودبینی

سیادت: سروری، بزرگی

صباح: زیبایی، جمال

مُمد: مددکننده، یاری دهنده

ممتد: امتداد یافته، کشیده شده

برافروختن: برافراشتن، بلند کردن

برافروختن: روشن کردن، شعله‌ور کردن

عین: افسار، دهانه

عباب: سرزنش، خشم

مُنکر: زشت، ناپسند

مُنکر: انکارکننده، ردکننده، مخالف

إمام: پیشوا، راهنما

آمام: جلو

نقص: عیب، کاستی، کمی

نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان

نقز: خوب، خوش، دلکش

تمکن: توانگری، ثروت

متمکن: توانگر، ثروتمند

مَحْمول: کجاوه که برشته‌بندند، مهد

مُهتَل: بیهوده، کلام بیهوده

مُهتلی: احمال، سُستی

إهمال: کوتاهی، سهل انگاری کردن

إهمال: مهلت دادن، به تأخیر انداختن

إلحاح: اصرار، درخواست کردن

إفراط: زیاده روی، از حد گذشتن

تقریب: کم‌روی، کوتاهی کردن در کاری،

(متضادّ افراط)

آز: حرص، طمع

آزرم: شرم، حیا

شَبگیر: سحرگاه، پیش از صبح

شَبگرد: شب‌رو

هیئت: گروه، انجمن، شکل، ظاهر،

دسته، (دسته‌ای از مردم)

هیئت: ترس، بیم، هول، شکوه،

عظمت

واژه‌های فمال

رکاب ← رکیب

حجاب ← حجیب

سلاح ← سلیح

مزاح ← مزیح

اسلامی ← اسلیمی

هلام ← هلیم

مهماز ← مهمیز

واژگان موضوعی

واژه‌های اندوهناک

نژند: غمگین، خوار و زبون

اندوهگسار: غم‌گسار، غم‌خوار

خزن: اندوه، غم

حزین: غم‌انگیز

محزون: اندوهگین، غمگین

ماتم: غم، مصیبت، سوگ

عزا: صبر و شکیبایی در مصیبت، سوگواری

سوک: غم، اندوه، مصیبت

تأثر: غمگین و اندوهگین شدن (اثرپذیرفتن)

متأثر: غمگین، اندوهگین، متألم

آلم: درد و رنج، دردمند شدن، رنجیدگی

متألم: اندوهناک، دردمند، رنجیده

الیم: دردناک، رنج آور

تیمار: غم، حمایت و نگاهداشت، توجه

گربت: غم، اندوه

افسرده (فسرده): غمگین، پژمرده،

یخ بسته، منجمد، بی‌بهره از معنویت،

بی‌ذوق و حال

واژه‌های غوغا آفرین

آفغان (= فغان): فریاد، زاری، ناله

بانگ: آواز بلند، فریاد

دمان: خروشنده، غزنده، مهیب، هولناک

صغیر: بانگ و فریاد

غُغله: شور و غوغا

غزّش: صدای مهیب، فریاد هولناک

غریو: فریاد، صدای غزّش

غو: بانگ و فریاد، خروش، غریو

غوغا: فغان، جار و جنجال زیاد،

هیاهو، فریاد

نعره: فریاد، بانگ بلند

نفری: فریاد و زاری با صدای بلند

داد: فریاد (بخشش)

ویله: صدا، آواز، ناله

هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی

شیون: ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت برآرند.

صیحه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون

نغمه: نوا، ترانه، سرود

شیهه: صدا و آواز اسب

هلهله: هیاهو و سر و صدا، جشن و شادمانی

همهمه: صداهای درهم و برهم جماعت، سخن نرم و آواز خفیفی که فهمیده نشود.

هیاهو: داد و فریاد، جار و جنجال

عریده: فریاد پرخاش جویانه برای برانگیختن دعوا و هیاهو

واژه‌های حیرت‌انگیز

عجاب: به شگفت آوردن، شگفتی

تعجب: به شگفت آمدن، شگفتی، حیرت

متعجب: حیرت زده، شگفت زده، حیران

سرگشته: حیران، سرگردان، آواره

تحتیر: سرگشته شدن، حیران گشتن، حیرت و سرگشتگی، سرگردانی

متحیر: حیرت زده، سرگشته، حیران، سرگردان

مات: سرگشته، سرگردان، حیران

مبهوت: سرگشته، حیرت زده

دهشت: سرگشتگی، حیرت

خیره: سرگشته، حیران، فرومانده، لجوج

پرویز: خیره شده، خیره خیره

واژه‌های هراس‌آمیز

خوف: ترس

مخوف: ترسناک

سهم: ترس

سهمگین: ترسناک

نهب: هراس

مهیب: هراسناک

وحشت: ترس

موحش: ترسناک

رعب: ترس

رعب‌انگیز: ترسناک

رعب‌آور: ترس آور

هول: ترس

هولناک: ترسناک

دهشت: ترس

دهشتناک: ترسناک

باک: ترس

بی‌باک: نترس

بیم: ترس

بیمناک: ترسناک

وخامت: خطرناک بودن، بدفرجامی

مترسک: آدمک یا آدم نمایی که در کشتزارها برای ترساندن پرنده‌گان و جانوران نصب می‌کنند.

واژه‌های هم‌لوا (اهمیت املایی)

! هم آوایی کامل

آجل: آینده، آخرت (هم خانواده آجل)

عاجل: اکنون، شتاب کننده (هم خانواده عجله)

آزار: اذیت، رنج
آذار: از ماه‌های رومی مطابق بهار

آرز: پدرابراهیم خلیل که بت پرست و بت تراش بود.

آذر: آتش، ماه سوم پاییز

آثاث: لوازم خانه

آساس: پایه، بنیاد

آرض: زمین

عرض: پهنا

إذار: شلوار

عذار: چهره، رخسار

آسیر: گرفتار

عسیر: مشکل

اثیر: کوهی آتش

عصیر: عصاره، شیره

إلعا: آموختن

إلعا: لغو کردن

آلم: درد و رنج

عَلَم: درفش، پرچم

آلیم: دردناک (هم خانواده آلم)

علیم: دانا و آگاه (هم خانواده علم)

إمارت: فرمان‌روایی (هم خانواده امر و امیر)

عمارت: ساختمان، آباد کردن (هم خانواده تعمیر و عمران)

آمل: آرزو

عَمَل: کار

إنتساب: نسبت دادن (هم خانواده نسب)

انتصاب: گماشتن، منصوب کردن (هم خانواده نصب)

آپار: از ماه‌های رومی مطابق با خرداد

عیار: محک، معیار سنجش

برائت: بی‌زاری

براعت: کمال فضل و ادب، برتری

بهر: بهره، برای

بحر: دریا

پرتقال: از مرکبات

پرتغال: از کشورهای اروپایی

تأذی: ادا کردن

تعذی: تجاوز کردن

تألم: دردمندی

تعلم: آموختن (یاد گرفتن)

تأمل: اندیشیدن

تعمل: عمل کردن

تعویض: عوض کردن

تعویذ: دعای چشم زخم، بازوبند

تهدید: ترساندن

تحدید: حد و مرز را مشخص کردن

تَمَر: میوه

تَمَر: افسانه

تَمین: گران بها

سمین: چاق و فربه

تَنّا: ستایش، سپاس

تَنّا: روشنائی

ثواب: پاداش

صواب: درست، راست

جزر: پس رفت آب دریا (هم خانواده جزیره)

جذر: ریشهٔ دوم عددی را گرفتن (هم خانواده مجذور)

هادی: هدایت کننده

حادی: حدی خوان، آواز خوان

حایل: مانع

هایل: ترسناک

حازم: محتاط

هاضم: هضم کننده

خزم: دوراندیشی

هضم: گوارش

خَدَر: دوری و پرهیز کردن

خَصَر: ماندن و سفر نکردن، (مقابل سفر)

حوزه: ناحیه

حوضه: حوض

حیات: زندگی

حیاط: محوطهٔ خانه و ...

خان: رئیس و بزرگ (خانه)

خوان: سفره (بن مضارع خواندن)

خوار: کوچک و حقیر

خاز: تیغ گل و گیاه (تیغ)

خواستن: طلب کردن

خاستن: برخاستن، بلند شدن

خورد: بن ماضی از « خوردن»

خَرَد: کوچک، ریز

خویش: خود، خویشاوند

خیش: گاو آهن، ابزار شخم زدن

ذرع: مقیاس طول در قدیم

زرع: کاشتن

واژه‌های هم‌خانواده (ریشه‌دار)

- حازم** ← حزم
حرمت ← حرم، حریم، احترام، محترم، محرم، محارم، حرام
- سلاح** ← اسلحه، مسلح، تسلیحات، سلاح
- صلاح** ← صلح، مُصلح، اصلاح، مصالحه
- مقدار** ← قدر، تقدیر، مقدر، قدیر، مقدور، قادر
- مستغنی** ← غنی، غنا، استغنا، اغنا
- خِذلان** ← خذل، خذول، مخذول (خوارشده)
- کرم** ← کریم، کرامت، مکرم، تکریم، اکرام، مکارم، مکرمت
- إمارت** ← امر، امیر، مأمور، امور
- عمارت** ← عمران، تعمیر
- إنعام** ← نعمت، نِعم، منعم، متنعم، تنعم
- فراغ** ← فراغت، فارغ، استفرغ، تفریح
- فِراق** ← فراق، فریق، فارق، مفارقت
- طبع** ← طبیعت، طبیعی، طبایع، مطبوع
- بقا** ← باقی، بقیه، بقایا، ابقا
- عادل** ← عدل، عدالت، اعتدال، معتدل، تعدیل
- مستقر** ← مقر، قرار، استقرار
- مفاتیح** ← فتح، فتوح، مفتاح، افتتاح، فاتح، مفتوح، فُتّاح
- متمکن** ← تمکن، تمکین، ممکن، امکان
- رشعه** ← ترشح، مرشح، راشح
- مبهوت** ← بهت
- مهیّب** ← هیبت، اُبّهت، مهابت
- لثیمی** ← لثیم، لثامت (پستی)
- لعین** ← لعنت، ملعون (لعنت‌شده)
- نقال** ← نقل، منقول، ناقل، تنقل، انتقال
- مألوف** ← آلف، تألیف، مؤلف، ألفت
- معاصی** ← معصیت، عصیان، عاصی
- مُسکِر** ← شکر، ساگر، تساکر، سکران
- فرط** ← افراط، تفریط، مفرط
- امتناع** ← منع، مانع، ممنوع، ممانعت
- استماع** ← سمع، سماع، سامع، مسموع
- فضل** ← فاضل، فضیلت، فضایل، فضول، فضلا
- اخلاص** ← مخلص، خالص، خلوص
- مضامین** ← ضمن، مضمون، تضمّن، ضمانت، متضمّن
- معاونت** ← عون، تعاون، اعانه، معاون، معاونت
- اعظم** ← عظیم، تعظیم، معظّم، مُعظّم، عظمت، عُظما
- مقریان** ← قاری، قرائت، قرآن، قراء
- دفین** ← دفن، مدفون، مدفن، دفینه
- آبدال** ← بذل، بَدل، بدیل، تبدیل، مبدل، تبادل، مبادله
- اشباه** ← شبه، شباهت، مشابه، تشبیه، مشبه، مشابهت، تشابه
- مطوّقه** ← طوق، طوقی
- خبث** ← خبیث، خیانت
- مشعشع** ← اشعه، تشعشع، شعاع، شعشعه
- شرافت** ← شرف، شریف، اشراف، تشریف، مشرّف، مشرف
- توازن** ← وزن، موزون، وزین، اوزان، موازنه، متوازن
- مؤکد** ← اُکد، تأکید
- منزوی** ← انزوا، زاویه
- مجاهد** ← جهد، جهاد، مجاهد، مجتهد
- نقص** ← ناقص، نقیصه، منقوص
- نقض** ← ناقض، تناقض، متناقض
- اطبّا** ← طب، طبیب، مطب، طبابت
- وعظ** ← واعظ، موعظه، وعاظ
- مساعدت** ← سعد، سعید، ساعد، سعادت، مسعود
- طوع** ← اطاعت، مطاوعت، مطیع
- غذا** ← تغذیه، مغذی، اغذیه
- غزا** ← غزو، غزوه، غزوات، غازی
- قضا** ← قضاوت، قاضی، قضائیه، قضات
- غالب** ← غلبه، مغلوب، تغلب
- قالب** ← قلب، تغلب، انقلاب، مقلوب، قوالب
- شایق** ← شوق، اشتیاق، تشویق، مشوّق
- حلول** ← محل
- طهارت** ← طاهر، طاهره، مطهر، مطهّره، طهور
- وزر** ← وزیر (گناهارکار)
- مشوش** ← تشویش
- توفیق** ← اتفاق، موافقت، توافق، متفق
- استسقا** ← ساقی، سقا، مستسقی
- أنس** ← انیس، مأنوس، مؤانست
- سهل** ← سهولت، تسهیل، اسهال، مُسهل

← ترکیب‌های کنایی مهم

گردگار هفت افلاک: خداوند
نظر در کار کسی کردن: به کسی توجه و عنایت کردن
پرده برداشتن: آشکار کردن
تیزپا: تندرو، تیزرو
تاج سر بودن: مایه افتخار و بزرگی بودن
سربه گریبان بردن: خجالت کشیدن
گوش فلک کر کردن: بانگ بلند برداشتن
قدم در کشیدن: عقب نشینی کردن
در نیستی گرفتن: خود را نادیده و ناچیز گرفتن
دیده سیه کردن: خشمگین شدن
از جای شدن (= از جا در رفتن): عصبانی شدن
زهره در شدن: ترسناک شدن
روی به کار آوردن: اقدام به کاری کردن
صورت شدن: به نظر آمدن، تصوّر شدن
دست‌بُرد دیدن: مورد حمله و هجوم قرار گرفتن
گندم نمای جو فروش بودن: دو رو و ریاکار بودن
داد از خویشتن دادن: انصاف داشتن
از حال و نهاد خویش گرفتن: دگرگون شدن
مثل شاخ شمشاد: شاداب و باطراوت
پشمیل کردن: سر جانور را بریدن، (کشتن و ذبح حلال و اسلامی)
جهان پیش کسی تیره شدن: کور و نابینا شدن
سپر انداختن: تسلیم شدن
نوش جان کردن: با میل خوردن
خشت زدن: کار بیهوده کردن
شش دانگ بودن: کامل بودن

منتشا: نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود.
هریوه: هروی، (منسوب به هرات)
تَمَب: رنج و سختی
آزگار: زمانی دراز، به طور مداوم، تمام و کامل
بحبوحه: میان، وسط
بدقواره: آن‌که یا آن‌چه ظاهری زشت و نامتناسب دارد؛ بدترکیب
دِیلاق: آدم قد دراز
جبهه: پیشانی
معوچ: کج
هویدا: آشکار، روشن
آخته: بیرون کشیده، برکشیده
غَرس: نشان دادن و کاشتن درخت و گیاه
غارب: میان دو کتف
سندروس: صمغی زرد رنگ
بلوط: درختی تناور با برگ‌های شکاف‌دار و گل‌های دراز و آویخته و زرد رنگ
دهر: روزگار
عربده: فریاد
معرکه: میدان جنگ، جای نبرد
به محض: به مجرد، همین‌که
عَیَب: انگور
عود: درختی که چوب آن قهوه‌ای رنگ و خوشبوست.
طراز: دزد
ذرع: زره
رقعه (رقعت): نامه کوتاه، یادداشت
قنّاق: دسته تفنگ
خانقاه: محل اجتماع درویشان
مدهوش: سرگشته، بی‌هوش

ایل و تبار: خانواده و نژاد و اجداد
تموز: ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی؛ ماه گرما
تَضَرع: زاری کردن، التماس کردن
سموم: باد بسیار گرم و زیان‌رساننده
شیهه: صدا و آواز اسب
غرفه: بالاخانه
قاش: قاج، قسمت برآمده جلوی زین؛ کوهه زین
قندیل: چراغ یا چهل چراغی که می‌آویزند.
گَهر: اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است.
مباهات: افتخار، سرافرازی
نشسته: حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی
یغما: غارت، تاراج
تشر: سخنی که همراه باخشم، خشونت و اعتراض است.
مأوا: منزل، مسکن، پناهگاه
آزرم: شرم، حیا
آز: طمع، حرص
سیو: کوزه
سمن: یاسمن، نوعی درخت گل
هیون: شتر، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت‌اندام
انابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی
رَجَز: شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند.
شورت: تندوی و تیزی، حدّت و شدّت
صنّحه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون

واژگان الفبایی

آ

آبنوس: درختی است که چوب آن سخت و صیقل‌پذیر است؛ مجازاً به معنی «تیره و سیاه»

آخته: بیرون کشیده، برکشیده

آخره: چنبره گردن، قوس زیر گردن

آدینه: روز جمعه، آخرین روز هفته

آرمان: آرزو، عقیده

آز: طمع، حرص

آزرم: شرم، حیا

آزگار: زمانی دراز، ویژگی آن‌چه بلند و طولانی به نظر می‌آید.

آستانه: آستان، آغاز

آسمان جل: کنایه از فقیر، بی‌چیز، بی‌خانمان؛ جل: پوشش به معنای مطلق

آغوز: اولین شیری که یک ماده به نوزادش می‌دهد و سرشار از مواد مقوی است.

آماس: ورم، تورم؛ آماس کردن: گنجایش پیدا کردن، متورم شدن

آورد: جنگ، نبرد، کارزار

آوردگاه: میدان جنگ، نبردگاه

آوری: بی‌گمان، بی‌تردید، به‌طور قطع

آوند: آونگ، آویزان، آویخته

آبت: نشانه

ابداع: نوآوری، اختراع

ابدال: جِ تبدیل و بَدَل، مردان کامل

ابدیت: جاودانگی، پایداری، بی‌کرائگی

آبژن: اسبی که دارای پوست خال‌دار یا رنگ به رنگ (به‌ویژه سرخ و سفید) است. در اینجا «اسب» منظور است. ← [برانگیخت

ابرش برافشانند گرد]

ابلاغ: رساندن نامه یا پیام به کسی

ابهت: بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می‌شود.

اتواق: توقف چندروزه در سفر به جایی، موقتاً در جایی اقامت‌گزیدن

اجابت کردن: پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ دادن

اجانب: جِ اجنبی، بیگانگان

اجنبی: بیگانه، خارجی

احداث شدن: ساخته شدن

اختلاف: رفت‌وآمد

ادباز: تیره‌بختی، بدبختی، سیه‌روزی؛ متضاد اقبال
ادیب: سخن‌دان، سخن‌شناس، در اینجا به معنای «معلم و مرتبی» است. ← [در مکتب حقایق، پیش ادیب عشق / هان

ای پسر بکوش که روزی پدر شوی]

اذن: اجازه، رخصت

ارادت: میل و خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه با احترام

ارتجالاً: بی‌درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن

ارتفاع: محصول زمین‌های زراعتی؛ ارتفاع ولایت: عایدات و درآمدهای مملکت

ارغند: خشمگین و قهرآلود

ارک: قلعه، دژ

اژدهایگر: در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها

اساطیر: جِ اسطوره؛ افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان
ملل قدیم

استبعاد: دور دانستن، بعید شمردن چیزی؛ استبعاد داشتن:

بعید و دور بودن از تحقق و وقوع امری

استحقاق: سزاواری، شایستگی

استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن

استدعا: درخواست کردن، خواهش کردن

استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن

استسقا: نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد.

استشاره: رای‌زنی، مشورت، نظرخواهی

استشمام: بویدن

استغنا: بی‌نیازی؛ در اصطلاح، بی‌نیازی سالک از هر چیز جز خدا

استقرار: برپایی، برقرار و ثابت کردن کسی یا چیزی در جایی، مستقر شدن

استماع: شنیدن، گوش دادن

استیصال: ناچاری، درماندگی

آسرا: جِ اسیر، گرفتاران، دستگیرشدگان

اسرا: در شب سیر کردن، هفدهمین سوره قرآن کریم

اسطوره: سخنان یا اشخاص و آثاری که مربوط به موجودات یا

رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و

اعتقادات مردم روزگار کهن دارد.

اسلمیه: تغییر شکل یافته کلمه اسلامی، طرح‌هایی مرکب از پیچ

و خم‌های متعدد که شبیه عناصر طبیعت هستند.



پاسخنامه تشریحی

۱۲ [۴ ۳ ۲ ۱] در این گزینه واژه مورد نظر به صورت «مَلک» تلفظ می‌شود و به معنای «فرشته» است ولی در سایر گزینه‌ها دارای تلفظ «مَلِک» و به معنای «پادشاه» است.

۱۳ [۴ ۳ ۲ ۱] منظور از «بی‌نشان» در بیت صورت سؤال و گزینه‌های (۱)، (۲) و (۴) «خداوند» است؛ ولی در گزینه (۳) در معنی اصلی خود، یعنی «بی‌نشانه» به‌کار رفته است.

۱۴ [۴ ۳ ۲ ۱] در این گزینه، «کرامت» به تناسب «معجز» به معنای «کار خارق‌العاده‌ای است که از عارف حق‌بین سر می‌زند» ولی در سایر گزینه‌ها به معنای «بخشش و بزرگی» است.

۱۵ [۴ ۳ ۲ ۱] مفهوم هر دو ترکیب، «بی‌اختیار گشتن و از خود بی‌خود شدن» است.

۱۶ [۴ ۳ ۲ ۱] معنای دقیق‌تر واژه‌ها: صفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر / نسیم: خوش‌بو / وسیم: دارای نشان پیامبری / دُجی: تاریکی (در اصل، جمع «دُجیه»، به معنای «تاریکی‌ها» است.) / حلیه: زیور، زینت روی گرداندن از چیز، روی گردانی، انصراف / اِنابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی / تتمّه: باقی‌مانده / فایق: برگزیده، برتر / مفخر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند، مایه ناز و بزرگی، مایه سرافرازی

۱۸ [۴ ۳ ۲ ۱] نذیر (بیم‌دهنده) ← نظیر (مثل و مانند) / غربت (دوری از وطن) ← قربت (نزدیکی و تقرب) / سفوت ← صفت (برگزیده) / منصوب (گماشته‌شده) ← منسوب (نسبت داده‌شده) / بهر (بهره و نصیب) ← بحر (دریا)

۱۹ [۴ ۳ ۲ ۱] تذرع ← تضرع (زاری کردن) / هلیه ← حلیه (زیور و زینت) / عنابت ← اِنابت (توبه) / مزید (زیادی)

۲۰ [۴ ۳ ۲ ۱] ۱) ثنا (ستایش) ← سنا (روشنی) ۲) بَت ← بَط (مرغابی) ۳) مَتاع (کالا) ← مَطاع (اطاعت شده، فرمانروا)

۲۱ [۴ ۳ ۲ ۱] ثنا (ستایش)، ثنا (ستایش)، ثواب (پاداش) / معنی بیت: مدح و ستایش آن انسان نامی و معروف در کتاب باقی می‌ماند و تو نیز هم ستایش می‌شوی و هم پاداش می‌گیری.

۱ [۴ ۳ ۲ ۱] معنای دقیق‌تر واژه‌ها: ثنا: ستایش، سپاس / مُمَدّ: مددکننده، یاری‌رساننده، یاری‌گر / قدوم: آمدن، قدم نهادن، فرا رسیدن [توجه! اقدام جمع قدم به معنای «قدم‌ها و گام‌ها» است.] / باسق: بلند، بالیده

۲ [۴ ۳ ۲ ۱] «اِنابت» به معنی «ناتوانی» نادرست است.

۳ [۴ ۳ ۲ ۱] معنای دقیق واژه‌ها: کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن / نسیم: خوش‌بو / تضرع: زاری کردن، التماس کردن / فاحش: آشکار، واضح / موسم: فصل، هنگام، زمان / شهت: عسل

۴ [۴ ۳ ۲ ۱] مَلِک: پادشاه، خداوند (مَلِک: فرشته) / مَطاع: فرمانروا، اطاعت‌شده، کسی که دیگری فرمان او می‌برد / صفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر / حلیه: زیور، زینت (حلیه: کید)

۵ [۴ ۳ ۲ ۱] وسیم: دارای نشان پیامبری / تتمّه: باقی‌مانده / اکینات: (جمع کاینه)، همه موجودات جهان / دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد و یا از او پرستاری می‌کند.

۶ [۴ ۳ ۲ ۱] ب) زمردین: منسوب به زمرد، از جنس زمرد، مجازاً سبز رنگ (د) عباد: (جمع عبد)، بندگان / معنای دقیق‌تر واژه‌ها: عَزّ: ارجمندی، گرامی شدن؛ (مقابل دُلّ) / مفرّح: شادی‌بخش، فرح‌انگیز / انصاف: عدل، داد دادن / مَنشی: دبیر، نویسنده / سایر

واژه‌ها: جلال: بزرگی، شکوه / سرور: شادی، خوشحالی / دبیر: نویسنده / علی: بلندی / کاتب: نویسنده / جسیم: خوش‌اندام بنان: انگشت، سرانگشت

۹ [۴ ۳ ۲ ۱] مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر این که خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق.

۱۰ [۴ ۳ ۲ ۱] مترادف‌ها: «دُجی: جمع دُجیه، تاریکی‌ها» با «ظلمات (جمع ظلمت)» / «کَلک» با «نی، قلم نی» / «عُصاره» با «شیره و افشده» / «جیب» با «یقه و گریبان»

۱۱ [۴ ۳ ۲ ۱] «تاک» به معنی «درخت انگور» و «نخل» به معنی «درخت خرما» با یکدیگر تناسب دارند و «کَلک» به معنی «قلم نی» با «بنان» به معنی «انگشت» تناسب دارد؛ بنابراین، هر چهار کلمه با یکدیگر متناسب نیستند.